

الجزء الثاني

من

الكوكب الدري

في

منازل البطانية

طبع مطبعة الامانة ببيروت

طبع مطبعة الامانة ببيروت

طبع مطبعة الامانة ببيروت

طبع مطبعة الامانة ببيروت

طبع مطبعة الامانة ببيروت

# فصل سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



این فصل را شروع میکنیم یکی از مناجاتی که از قلم اعلی  
و خامه عز ایمن صادر شده است و در حق حضرت عبد البهاء وهی هذه

﴿الاعظم الابهی﴾

یا الهی هذا عمل الشعب من ذنوبهم فإذا أنتك وسدرة  
وحدایک زلوا یا الهی انظر الیک و تنسبنا بحبل العطفک  
فاحفظه فی حوار رحمتک \* تعلم یا الهی انی ما أریده الا بما  
اسطقیته فانصره بجمود أرضک و سماؤک وانصر یا الهی من  
نصره ثم اجلس من اجتنابه و اید من اقبل الیه ثم اخبذل من  
انکره و من یرده \* آی رب تری حین الوحی یتحرك فلی  
وترامش أو کانی اسئلك بولهی فی حبک و شوقی فی الظهار  
أمرک بأن تقدر له و لمحبه ما قدزته لسفرائک و امناه و حبک  
انک أنت المقتدر القدير



اولین عکس حضرت عبدالیهیاء است که در ایام جوانی گرفته شده

## نوابه أم الكائنات

نخستین حرم محترمی را که حضرت بهاء الله اختیار فرموده دختر  
 نواب طهران بوده که وی را نوابه یا دمیتموده اند و بعد از بروز  
 سرائر وجود بهاء الله بام الكائنات ملقبه گشته \* نوابه در سنه  
 (۱۳۵۸) هجریه بحباله نکاح آن حضرت در آمد و نخستین نهال  
 برومند و فرزندان چندی که از این اقتران سعادت توامان بوجود  
 آمده حضرت عبدالبهاء است \* آن حضرت متولد شده است در  
 طهران در شب پنجم جمادی الاولی سنه (۱۲۶۰) هجری که لیله  
 بعثت نقطه اولی است و چنانکه گفتیم آن شب و روز نزد اهل بهاء  
 از دو جهت محترم و مبارک است \* یکی بعثت نقطه اولی و دیگر ولادت  
 عبدالبهاء و محل ولادت آن حضرت همان خانه شخصی بهاء الله است  
 که در محله عربها واقع است و رسم شمسی آن خانه در فصل اول  
 درج شد \* و چون پدر بهاء الله نامش میرزا عباس بوده لهذا این  
 پسر اول زاد نیز بنام عباس موسوم گشت و جد میرزا عباس هم  
 نامش عباس بوده و باین مناسبت او را میرزا بزرگ نوری گفته اند \*  
 از این جمله معلوم است که تا آن درجه که اسامی اجداد بهاء الله را  
 شناخته ایم عبدالبهاء شخص سوم از آن قایل جلیل است که با نام  
 عباس موسوم گشته \* از هنگام ولادت الی کنون اهمیت وجود  
 حضرتش نزد موافق و مخالف مسلم و جای هیچ شبه نیست که آن  
 حضرت در کل شئون آیتی از آیات بهاء الله بوده و هست و حتی بعضی  
 از نفوس که در خط عقیده مذهبی نبوده قدم فرار نهاده و حضرتش  
 را در بعضی از خصائل بیش از بهاء الله ستوده اند \* ولی خود خویش  
 را مستفیض از آن بحر اعظم و بنده استان آن نیر انعم خوانده \*  
 چونکه بگذاریم گامی پیشتر \* ز این بیان جوئیم رمزی بیشتر \*

بالجمله شبهه ئی نیست که تا آنجا که امر بهائی نشر شده جمیع فلاسفه و بزرگان دنیا بهاء الله را داهیه ئی از دواهی زمان و عبدالبهاء را نابغه ئی از نوابغ دور آن خوانده اند و هرچه از مزایا و خصائص ذاتیه را که در وجود بهاء الله ندیده و نشناخته اند در وجود عبدالبهاء دیده و شناخته و معترف بر عظمت حضرتش شده اند \* از این رو عجب نباشد که حضرتش از بد و طفولیت مستثنی و ممتاز از سایرین بوده و مثل پدر بزرگوارش نشو و نما نموده و آثار فطریه ئی در ایام صباوت و شباب از حضرتش بارز شده چه که گفتیم معدن لعل از اول باید ممتاز باشد ولی مراعاة للایجاز و خوفاً لایجاد الاوهام از این مقام میگذریم \*

## میرزا مهدی غصن اطهر

دومین پسری که از صلب بهاء الله و صدق نوابه بوجود آمده میرزا مهدی غصن اطهر است که در صورت و سیرت شباهت تامی بعبدالبهاء داشته (۱) و او تاسن نوزده یا بیست از سنین عمر شریف خود در حیات بوده در مواقع ننی و مصائب همه جا همراه بوده تا سال دوم از ورود عکا یعنی سنه ( ۱۲۸۶ ) که از بام قشله بزیر افتاده از این جهان در گذشت \* و این قضیه بدو قسم بیان شده بعضی را عقیده اینست که تصادفاً از بام قشله بزیر افتاده و برخی را تصور است که از سختی امور و صعوبت سجن و کثرت مصائب عمداً خود را القاعوده و از قید محنت رها فرموده حتی گویند که از پدر بزرگوار تمنای فداء و ایثار جان کرده تا این فدا سبب تخفیف بلا و آزادی اهل بهاء گردد \* در هر صورت از قضایای مسلمه است که آنجوان ار چند

( ۱ ) و عثمان اودر جنب عثمان عبدالبهاء که در ادراکه اخذ شده

بطریق مذکور از این جهان در گذشت \* و اینکه صاحب کتاب  
مفتاح باب الابواب وقوع این واقعه را بدار السلام بغداد نسبت  
داده خلافی بین اشتباهی واضح است بلکه کاشف بعضی اشتباهات  
دیگر او هم تواند بود \*

## بهایه ورقه علیا

یگانه دختری بلند اختری که از بهاء الله و نوابه بوجود آمده منماة  
بهایه است که از قلم و لسان پدر بزرگوارش بورقه علیا ملقبه گشته  
گاهی حضرتش را خاتم مطلق و گاهی عصمت کبری یاد میکنند  
و آن محترمه در میان اهل بهاء شرقاً و غرباً مقامی بلند و رتبه‌ئی  
ارجمند دارد \* تولد آنمخدره نیز در طهران واقع شده \* از قرار معلوم  
وقت حرکت از طهران دوساله بوده و تمام دوره صباوت و شباب وی  
در ننی و تبعید و آواره گی و غربت بزرگدار شده در کل احوال در  
بلا و ابتلا شریک و ستم پذیر و برادر بزرگوار بوده قدر مسلم اینست  
که در خصائل و صفات و مکارم اخلاق بهترین و ذوق از اوزاق این  
سدره مقدسه است و فرعی از آن دوخته مبارکه \* بلی کسی حضرتش  
را صاحب حل و عقد و دخیل در امور تشریح و ترویج اشمرده و لی  
ملکات فاضله‌ئی که باید در ریشه یک عائله عظمی مثل عائله جمال  
ایمی موجود باشد در وجود مشمودش موجود است و یکی از  
خصائص حضرتش اینکه با اختیار خود قرینی اختیار نفرموده و تا  
کنون که سنین عمر شریفش از هفتاد تجاوز کرده طرفی نخواسته  
و تمام عمر خود را بخدمت پدر و برادر و امر و شرع ایشان و سرپرستی  
و تربیت زیر دستان مصروف داشته و این مناسبت در حق آن نجبه  
روزگار گفته شده است \*

ای که تو گلبرگ بوستان جمالی \* باغ بهارا تو بهمان نهالی راستی

سدرهٔ تفرید را مقدس برگی

بلبل توحید را همایون بانی

مرکز میثاق را کنیز عزیزی

نیر آفاق را نخستین آلی

ورقهٔ علیات خواند طلعت ابهی

زانکه تو اندر علو فضل و کمالی

گرچه نشاید همال حق بتو گفتن

لیک تو در خلق بی قرین و همای

کی تو گزینی قرین ز خیل خلائق

دخت بها و خدای را تو عیالی

انکه بود قدس در شمال و یمینش

روز و شب اورا تو در یمین و شمالی

انکه بود روح در قبال و وراثش

لم یزال اورا تو در وراء و قبالی

الغرض اوصاف تو بدگر ننگنجد

که نکو خوئی و حمیده خصالی

ورقه علیا با والده ماجده اش ام الکائنات مصائبی متحمل شده اند که در قوهٔ هیچ زن از زنان عادیه نبوده و با وجود این هرگز کسی شکوه نمی از ایشان نشنیده و جز شکیبائی ندیده ام الکائنات که همیشه مریبهٔ زنان بهائیه بود و مخدرات را از زیارت او حظی وافر حاصل میشد چند سال قبل از حضرت بهاء الله در عکا جهان را وداع کرد و این فرزانه دختر نیک اختر بجای مادر مهر پرور خود اداره کردن امور و تربیت اولاد و اطفال برادرش حضرت عبدالبهاء و معاشرت و تربیت زنان اخیاب از مجاور و مسافر مشغول شد و چندان حضرت عبدالبهاء را و محبت و الفت داشتند که در بسیاری از امور

خزبو جود او بکسی اعتماد نفرموده همیشه او را شقیقتی العزیزه  
و شقیقتی الحنونه یاد نموده اند \*

﴿ مهد علیا ﴾

دومین حرم حضرت بهاء الله مهد علیا است و او خواهر مریم است  
و مریم عیال میرزا رضا قلی و او از اخوان ناموافق آن حضرت است  
که از اول در تصدیق امر باب با برادر خود موافقت نکرد و در  
آخر هم با برادر برابر تشبه از مناصب مضمون و در طهران میامون ماند  
و چنین دانسته شده که عدم موافقت او نیز غالباً از خوف و خجین او  
بوده همواره ترسان و هراسان بود و پیوسته دامن زفرا میگرفت که  
مبادا شعلهئی آن را فرو گیرد چنانکه مشهور است که در طهران  
در جمعی که جمعی از اکابر حضور داشتند شخص ناشناسی وی را  
معرفی خواست یکی از حضار او را برادرش بهاء الله معرفی کرد  
فوراً بر آشفت و معرفت را همی گفت که ما دام پدرم میرزا بزرگ  
نوری از وزراء مشهور است معرفی کردن بنام برا درجه ضرور است  
دیگری از بزرگان وی را ابله خوانده همی گفت که برا در توراهاران  
نفس از نفوس کامله عاقله بر بوییت و یا نبوت بنشایند و او را  
تقدیس نمایند تورا چه شده که از برادری او در بر هیزی و از معرفی  
بنام او در گریز (موقوفه) در بعضی نسخه ها عبارت است از: ایضا  
بنام نامی او تعلق افتخاری کنند تا آن حد که تشبیه  
نمودند و در بعضی نسخه ها عبارت است از: بنام نامی است و نام  
اما عیال او مریم برخلاف شوهر تعلق نام بهاء الله داشت و گفته  
ایمانی تمام بآن حضرت حاصل کرده اکثر محبت و شدت مودت نسبت  
یک مواصالت ثانویه می شده که حضرت بهاء الله خواهر او مهد علیا  
را بحباله خویش در آورده و از او سه پسر بوجود آمده و یک دختر



نام پسرهای او اول میرزا محمدعلی غضن ابراست دوم میرزا بدیع الله سوم میرزا ضیاء الله (۱) و آنها هر سه بعد از صعود با مرکز میثاق یعنی حضرت عبد البهاء مخالفت کرده اند و بر این مسئله مفصل تر اشاره خواهد شد و آن دختر در حباله فیرزا محمد الدین ابن کلیم بود و وفات نمود و آنها هم مخالفتی عظیم داشته و دارند \*

### \*( حرم ثالث )\*

قبیل از آنکه بدانیم حرم سوم بهاء الله کیست باید دانست که تعدد زوجات در امر بهائی مطلوب نیست و اگر چه تا دو از دواج برای هر مردی در کتاب اقدس تجویز شده ولی مقید به عدالت است و حضرت عبد البهاء که مبین کتاب است فرموده که چون عدالت مرد نسبت به زوجة اسری محال است لهذا اولی قناعت بواحد است و خود عبد البهاء هم زوجة ثانیة اختیار نفرمودند تا عملشان سند باشد برای دوستان \* ولی حضرت بهاء الله سه عیال اختیار فرموده اما آن دو که ذکر شد در ظل شریعت اسلام بوده و حتی هنوز امر نقطه اولی نیز ظاهر نشده بوده \* فقط عیالی را که بعد از ظهور امر اختیار کرده اند حرم کاشی است مسماة بگوهر خانم که از عائله احیای قدیم بوده و برادر و اقارب او در امر نقطه اولی صدمات بسیار کشیده اند و گوهر خانم را برادرش از کاشان بپرداد برد و در آنجا مشرف شد و چون امور احیای از هر جهت بسیار در مضیقه بود و مراجعت انمخدیره باران ممکن نبود لهذا در حرم سرای آنحضرت مقیم گشته بعد از چندی او را بهم سری خود اختیار نمودند و از او خلقی که باقی

(۱) عکس این سه نفر در ضمن تمثال عبد البهاء و غضن اطهر موجود است عبارت نسبت از سه نفر طامی که در آن عکس کزوب دیده میشود که در ادراک گرفته شده است.

مانند فوط يك دختر است مسماة بفروغیه خانم که در حباله آقاسید علی  
 فرزند اکبر افغان کبیر در آمد و از این اقتران چند فرزند ذکور  
 حاصل گشته تا در سنین اخیره که فروغیه خانم و گوهر خانم هر دو  
 بانك فاضله بی در عکا وفات نمودند \*

### ﴿ حضرت عبید البهاء بی عدیل و مثیل است ﴾

شبهه نمانده است که حضرت عبید البهاء در میان اولاد و احفاد  
 بهاء الله بی نظیر و مثیل بوده از ابتداء مزایا و خصائص ذاتیه حضرتش  
 مشار بالبنان و در انتها وحدت او در کل شئون ثابت بر عالمیان گشته  
 و چنانکه دانسته شد آنحضرت تا سن هشت از سنین عمر شریفش  
 در طهران بسر برده و در همان اوان صباوت از طرفی ذکاوت و نهایی  
 بی منتهی از وجودش نمودار و از طرفی برد بازی و شکیبائی فوق  
 العاده از وی پدیدار بوده بقسمی که بعد از اشتهار پدر بزرگوارش  
 باسم بابی کمتر وقتی بود که آن طفل چهار پنجماله از خانه بیرون  
 خرامد و معرض طعن و شتم و هجوم اطفال نشود و کمتر واقع میشد  
 بلکه هیچ نمیشد که مثل اطفال دیگر بی تاب شده گریبان صبر پاره  
 کند و مقابله بمنزل فرماید بلکه همیشه بتبسم و حسن رفتار هجوم  
 اطفال را از خود دفع میفرمود \* و منجمتله روزی بخانه یکی از  
 اقارب رفته پولی گرفته بمنزل میبردند که در راه اطفال هجوم کرده  
 خیلی بر آن وجود اطهر صدمه زدند ولی شجاعت و شهامت بی روز  
 داده تقدیرا از دست نداد و بهر قسم بود اطفال را مقاومت کرده  
 خود را بمنزل رسانید \* و امری مضحک است که چون حضرتش  
 دانسته بود که بسبب يك ایام تازه و مذهب جدیدی که بنام بابی در  
 السنه و افواه است عبور وی از مغرب خالی از خطری نخواهد بود  
 لهذا بر حسب حسن اخلاق فطری که از آنجمله بود کرم و جود

مدهشی که تا آخر حیات مبارکش استمرار داشت و احدی آنرا انکار  
 نکرده، در همان اوان صباوت بعد از قضیه پل هرگاه که از خانه  
 بیرون میشد تدارک کار خود را دیده مثنی از نقل و خرما و یا پسته  
 و بادام مقلی همراه خود بر داشته بمجرد تلاقی با اطفال قبل از آنکه  
 آنها سخنی آغاز کنند بدانه می از نقل و خرما کامشان را شیرین  
 میفرمود و باین تدبیر از شر کود کان شریر محفوظ میبماند \* پس در  
 سن هشت سالگی با پدر بزرگوارش ببغداد مهاجر شد و در بغداد  
 با آنکه معلم و دارالتعلیمی از برای حضرتش مهیا نبود بر حسب  
 استعداد فطریه دو منزل یکی و بلکه بسرعت بقرق رو پسر منزل  
 ترقی و تعالی ره فرسای بود و هیچ حادثه و عارضه می او را از بروز سر  
 ضمیر و مباشرت هر امر خطیر باز نمیداشت \* و شنیدم که حضرت  
 بهاء الله چندان او را عاقل و کامل میدید و بوی اعتماد داشت که قبل  
 از آنکه علما بعثت خود را نزد احدی از بابیها اظهار فرموده باشد  
 وی را از سر کار خبر دار فرموده در شی با و فرمود که خداوند  
 سرا بر امر عظیمی مبعوث فرموده و او بی تأمل بر اقدام پدر افتاد  
 و پای مبارکش را بوسه داد و عرض کرد که من هر چند صغیرم ولی  
 پدر کبیر خود را در این داعیه صادق میدانم چه که ( این وجه کذب  
 نیست ) و یکی از مفاوضات معجبه آن حضرت در جمعی از علماء  
 اهل سنه در بغداد در سنی بین سیزده و چهارده من قبل ان يبلغ  
 الحلم احاطه علمیه و ذکاء ذاتیه آن حضرت را اثبات مینماید و آن اینست  
 روزی حضرت عبدالبهاء بر جمعی از علمای بغداد وارد شد و آنها بر  
 خلاف علمای شیعه هر وقت حضرتش را میدیدند محترم میداشتند \*  
 و بیشتر حالات بیان و طلاق لسان و صباحت منظرش سبب میشد  
 که میدان صحبت بان حضرت داده از استماع تقریرش در شگفت  
 شده نظر های متعجبانه بوی میکردند \* خلاصه چون وارد مجلس

شدند همگی مقدمش را خوش آمدی گفته موضوع بحث را بیان کردند که حاجی محمد کریم خان کرمانی در یکی از رسائل خود لفظ ( ماست ) را از لغات عربیه شناخته در طی انشاء عربی ذکر کرده است و این غلطی فاحش است \* حضرت عبد البهاء فرمودند شما میدانید که میان ما و حاجی کریم خان موافقتی نیست بلکه او کمال مخالفت را کرده و بررد حضرت باب کلمات یا لایقه نگاشته \*

اما ما نمیتوانیم از حق بگذریم حق و انصاف اینست که او در ادای این کلمه اشتباه نکرده و لفظ ( ماست ) اصلاً از لغات عربیه است و ایرانیان از عربی اتخاذ کرده اند \* حاضرین از استماع این کلام استغراب نموده همی گفتند از شما عجب است که این را میفرمائید و حال آنکه ( ماست ) لغتی فارسی است \* فرمودند قاموس بیاورید چون آوردند معلوم شد که همگی اشتباه کرده بودند و عبد البهاء در آن صفر سن احاطه اش کامل و رأی شریفش صواب و رافع اشتباهات دیگر آن است پس آن حضرت يك شرح مفصلي از پیدایش ماست در میان اعراب بیان فرموده همه را از احاطه تاریخیه خود مثل احاطه بر لغت متعجیر ساخته زبان باقرین گشودند \* و در همان اوقات رساله فی شرح حدیث ( کنت کثیراً مخفیاً ) بر حسب اصطلاحات صوفیه و عرفاء حسب الخواصش علی شوکت پاشا انشاء فرمودند که جز مطمئن احدی را باور نیفتاده که آن رساله از طفل چهارده ساله صادر شده \* بجملا مزایای ذاتیه و خصائل قطریه و فضائل جلیه آن حضرت بیش از اینها است که در این مختصر بگنجد و علی قدر المعلوم این خصائل و فضائل توأم زاد با آن حضرت بوده اند و بهر درجه که جسم آنحضرت نمو کرده این فضائل و خصائل نیز با وجود مسودش نشوونما کرده تا بنایت القصوای کمال رسیده \* حالت انقطاع آنحضرت از بد و طفولیت باورزی بود که روزی در بغداد عیالی تازه بی پوشیده در بخلیتان

بغداد عبور میفرمود بعضی از اعراب بدوی از قفای وی نظر های طمع کارانه دوخته باوی میرفتند پس عبا را از دوش خود برداشته با آنها بخشید و چون بی عبا مراجعت فرمود از چگونگی پرسش رفت پاسخ فرمود که طمع و میل ایشان فکر مرا مشغول کرده آزادم نمیگذاشت پس دیدم چاره انقطاع است و بذل عبا بهر بهای طماع چون از عبا منقطع شدم آنها ممنون گشتند و من راحت و مأمون شدم و این نوع از بذلها و انقطاعها همواره در طول حیات همراه آنحضرت بوده کمتر کسی از اهالی سوریه است که صدها و هزارها قضیه از این قبیل از حضرتش ندیده یا نشنیده باشد و چون رشته این سخن در از است همان بهتر که بایجاز بگوئیم و قناعت کنیم بانچه در طی امور تاریخیه شناخته گردد و خلاصه آنحضرت در دار السلام از لسان پدر مخاطب بمخاطب سر الله گشته در میان بهائیان بدین لقب ملقب و مشهور شد و بهمان درجه که مسافرین از زیارت حضرت بهاء الله کامیاب میشدند بهمان اندازه از صحبت آن تازه جوان ار جهند فیض یاب میگشتند چند آنکه میرزا احمد کرمانی با آنکه خودش بیانی بود بلکه از بیان هم استنکاف نهانی داشت و در هر حال بهائی نشد مگر در بکرات در مجالس گفته بود که اگر برهان حقیقت بهاء الله منحصر باین باشد که بگوید از شجره وجود من غصن اعظمی مثل عباس افندی بظهور رسیده و من همانم که بی معاونت معلم و مربی دیگر بنفس تقیس خود چنین پسری پرورده ام البته همین برهان او را کافی است و خود قسمی از معجزه است و یقیناً احدی این دلیل را در میدان فعل اتیان بمثل نتواند و چون حضرت بهاء الله با آل و اصحاب خود بمکا ورود کردند اکثر امور بقبضه قدرت و کف کفایت حضرت عبدالبهاء در آمد و از آن بیمد مخاطب بمخاطب (آقا) شد قسمی که پدر بزرگوار حضرتش را آقای مطلق خطاب

میکرد و دیگران وی را حضرت آقا و سرکار آقا و فضیلائی فلسطین  
و علمای سوریه افندی مطلق و سمحه الأفندی و عباس افندی یاد  
میکردند \*

### ﴿ تأهل حضرت عبد البهاء ﴾

قبلا دانستیم که میرزا محمد علی برادر میرزا هادی نحری که عم  
سلطان الشهداء است حضرت باب را در اصفهان مهمان کرد و حرم او  
از شدت تمسک و عقیده بانحضرت سیوروی را بقصد یافتن فرزندی  
تناول کرده دختری آورد و بمنیره خانم نامیده شد \* حال باید بدانیم  
که این منیره خانم بحباله حضرت عبد البهاء در آمد و شرح قضیه  
آنکه چون منیره خانم بحد رشد و بلوغ رسید با چند خواهر و  
برادر یکجا داشت بواسطه شهرت نام پدر و اعمام و بنی اعمام همیشه محاط  
بطمن ولوم قوم بودند و با آنکه هنوز شهادت سلطان و محبوب واقع  
نشده بود پیوسته در زحمت و هورد شغلات بودند و بی نهایت آرزومند  
زیارت مولای خویش \* تا آنکه اجازه از حضرت بهاء الله صادر شد  
که منیره خانم با برادرش آقا سید یحیی عازم زیارت عکا شود و چنین  
دانسته شده که از ابتدای صدور اجازه حضرت بهاء الله با ام الکائنات  
مذاکره فرموده و قرار داد نموده بودند که او را بحضرت عبد البهاء  
تزوج نمایند ولی اظهاری نشده و حضرات خبر صریحی نداشته فقط  
از نقطه نظر روحانیت شوق و شوری تمام داشتند که بعد از زحمات  
شدیده و آرزوهای دراز اینک زیارت مولای خود نائل میشوند \*  
نگارنده بلا واسطه از آقا سید یحیی شنیدم که در عرض راه در یکی  
از منازل شی منیره خانم خواب غریبی دیدند و با آنکه تعبیر آن واضح  
بود مآثور این مقدار شرافت و حصول این مراتب را نکرده در تعبیر  
خواب حیران بودیم \* و خلاصه روایات احدی که در نظر است اینست

که حکایت فرموده است که در عالم خواب دیدم که عقدی از سروارید  
 بر گردنم بود و طبقی در مقابل من پس سرواریده‌ها در آن طبق  
 فرور یخت و ناگاه شاخه جواهری از میان دانه های سروارید بنظر  
 رسید که بسیار شفاف و از سایر جواهرات ممتاز بود و من بر آن شاخه  
 جواهر بحیرت نظر میکردم ( انتهی ) تعبیر این رؤیا را در مقام خود  
 خواهم فهمید \* بحال بعد از ورود بمک و حصول تشریف و زیارت محبوب  
 ایمی ام الکائنات بنای رأفت نهاده کم کم مقصد را فهمایندند \* و پس  
 از چندی رضای میل و خاطر حضرت عبدالبهاء نیز بظهور رسیده  
 وصات واقع شد در حالتیکه سن آنحضرت از سی تجاوز کرده بود \*  
 و سن منیره خانم بیست رسیده بود و اول دختری که از او بوجود آمد  
 ضیائیه خانم بود که اینک در حباله جناب آقامیرزا هادی افغان است  
 و شرح اولاد و احفاد و اصهار آن بزرگوار در جای دیگر مشروح تر  
 بیان خواهد شد انشاء الله \*

### \* رفتار بهاء الله نسبت بعبد البهء و بالعکس \*

بر عموم مطلعین معلوم است که رفتار بهاء الله نسبت بفرزند  
 ارجمندش عبدالبهاء رفتار معتمدانه تمامه بوده است بقسمی که اکثر امور  
 را بکف کفایه وی نهاده نهایت اعتماد بر صحت عمل و حسن کفایت او  
 داشتند \* و نه تنها امید بلکه او را بزرگترین عمود امر خود قرار  
 داده گاهی جواب مسائل و تحریر رسائل را بحضرتش محول میفرمود  
 و گاهی ملاقات با بزرگان و صحبت با ایشان و دفاع از تهمت و بهتان  
 اهل عدوان و تفهیم مقصود و منظور را بوجود مسعودش مفوض مینمود  
 و گاهی آبیاری بذرهاى افشاندن در قلوب دوستان را بتقریر و تحریر  
 وی واگذار میفرمود \* و همواره حضرتش را مونس و همدم مسافرتین  
 و مهاجرین قرار داده از سر چشمه علم و عرفان و لطق و بیانش تشنگان

را سیراب مینمود \* و در حضور احباب و اصحاب حضرتش را (آقا) خطاب میکرد و میفرمود آقا یکی است و آن غضن اعظم است \* و اگر روزی فراق حاصل میشد باینکه حضرتش بیروت یا محل دیگر سفر مینمود از فراقش نامه نگار شده اظهار حرمان میکرد \* و هر گاه وقتی کسانی عارضش میگفت اظهار خزن و کدورت بی پایان میفرمود و کل این مراتب و مطالب بنصوص الواح بهاء الله از قبیل سوره غضن و لوح بیروت و امثالها ثابت است و باینکه خارجه حاجت نیست \* شنیدم از مرحوم آقا محمد هاشم کاشانی که گفت من با جمعی در قصر بهجی بحضور حضرت بهاء الله مشرف بودیم و آنحضرت مشی میفرمود و کلمات حکمت از لسان اطهرش جاری بود و حضرت غضن اعظم برای مهمی بکار رفته بود ناگاه وجهه بهاء الله بر او فروخته و بشاش شد و فرمود (آقا آمد استقبال کنید) ما از قصر فرمود آمده استقبال کردیم \* و از این قبیل حکایات و روایات بسیار است که هر زائر و مسافر و مجاور و مهاجری شطری از آن را دیده و روایت کرده \* و قدر مسلم اینکه رفتار این پدر و پسر رفتار عاشقانه بوده است \* اما رفتار عبد البهاء نسبت بحضرت بهاء الله رفتار پرستش و عبادت بوده نه احترام و اطاعت \* و احدی نتوانسته است که اندک شائبه تصنیعی برای این مقام و آن اظهار استشمام کند \* بلکه یار و انجمن متحدند بر اینکه سرکار آقا بندگی و پرستش میکرد پدر را و معتقد بود باو و ابداً راضی نبود که احدی حضرتش را جز بنسبت عبد و مولی بانساب دیگری منتسب دارد \* و اگر هم در خلوت طرف مذاکره و مشاوره فی واقع میشد این را اهل بر فضل و عنایت و با حکمت و مصلحتی فرموده در هر حال آئی از حد ادب یعنی ادبی که بعنوان بندگی باشد خارج نشده هیچ گاه در حضور آنحضرت لب بتکلم نگشود و مخصوصاً در جمع کاحد من الاحباب بلب خاموش و سراپا



گوش و با حال خضوع و تبطل گذرا نیده حتی بی اجازه هرگز در حضور جلوس نمیفرمود \* و بطور حتم و یقین اهمیت وجود بهاء الله و جلوه عظمت آن حضرت در انظار قسمت عمده اش مربوط بوجود عبد البهاء است که حکمت کلمات آنحضرت را بیان ساده تری مردم میفهمانید و اهمیت تعالیم و مبادی مبارکه اش را بهر طالی تفهیم میفرمود و ادلهئی را که خود بهاء الله ممکن نبود بر عظمت خویش و اهمیت وجود خود اقامه فرماید عبد البهاء با تقریر سهل ممنعی اقامه و تنفیذ مینمود \* و تأثیر این اعمال و اقوال در این بود که با وجود فضائل و خصائلی چنان بقدر ذرهئی خود بینی از حضرتش بظهور نرسیده هم در حیات بهاء الله وهم بعد از افول و غروب آنحضرت جمیع آثار بارزه از وجود خویش را رشحی از رشحات فضل و فیض جمال قدم شمرده و خود را قطرهئی از آن بحر اعظم خوانده \* اما بزرگان و سیاحان و فلاسفه کبار که در همان اوقات حضرتش را ملاقات کرده اند طوعاً و کرهاً احساسات حسنه بروز داده اند و چون بحالی برای قدح نیافته اند زبان مدح گشوده اند \* مثل مرحوم شیخ محمد عبده مفتی مصر که آنحضرت را در بیروت ملاقات نموده از عقل و ذکای مفرط و فضل و نهای مدعش وی متعجب و منبدهش گشته از آن بعد نهانه روابط دوستانه یافت تا بحدی که صورت مراسلاتی که فیما بین رد و بدل شده و مؤلف بعضی از آنرا زیارت کرده گواه صادقی بر این مقام است \* وهم چنین مدحت پاشا صدر اعظم عثمانی در موقع مزولیت و منقضوبیت که باطناً تبعید بسوریه شده بود در عکا حضرت عبد البهاء را ملاقات نموده چندان دوستاروی شد که پس از مسافرت بیروت حضرتش را در بیروت زیارت خواست و آن حضرت از جانب جمال قدم مجاز شده بیروت سفر فرمود و نهال دوستی پاشارا سقایه نمود \* و از این قبیل پاشاوات و مامورین حکومت

عثمانی بسیارند که کلا در ملاقات آنحضرت احساس محبت بهم رسانیده  
 بر عظمت پدر و پسر هردو معترف شده ولو بمقام مظهریت و نبوت  
 و غیرها من المراتب السماویة الملکوتیة مدعی نشده باشند با عقلیت  
 و اکلیت ایشان در عالم وجود اذعان نموده اند \* و شبهه فی نیست که  
 در حق انبیاء سلف نیز هرگاه حکما و فلاسفه و یا عظماء و کبرآه قوم  
 خواسته اند مدعی کنند از مقام عقلیت قدم فراتر نهاده اند بلکه  
 در قرون ساله تا این حد در حق انبیاء فی زمان حیاتهم سخن سروده  
 نشده و هرچه گفته شده بعد از غروب آن ذوات مقدسه بوده \*  
 ولی بر عظمت این پدر و پسر اعتراف شده بحدی که بر منصفین پوشیده  
 نیست \* یکی اعتراف نموده که یک ملاقات عبدالبهاء مراستغنی کرد  
 از ملاقات علمای نصف کره ارض \* و دیگری گفته است از قیافه  
 عبدالبهاء قیافه همه انبیاء را شناختم \* و حتی حکما و فلاسفه  
 و پروفیسرهای غرب که بوحی و الهام و حقائق روحانیه کمتر متوجه اند  
 و خیلی دیر باورند باز در وجود عبدالبهاء یک قوه معنویه فی را  
 بعضی از آنها معتقد شده اند چند آنکه بر و فسور ادوارد پرون  
 باهر عقیده فی که دارد و تا هر اندازه فی که خواسته است از اهمیت  
 وجود بهاء الله و عبدالبهاء کاسته باشد باز بیخودانه در طی کلامش  
 پروزاتی شده که انسان میفهمد که ملاقات او با ایشان سبب یک  
 تأثیرات مهمه فی شده که در ملاقات مردمان عادی انگونه تأثیر  
 مقدر نیست \* و اینها که ذکر شد تماماً در حالتی بوده است که هنوز  
 عبدالبهاء مرکز و مرجع اهل بهاء نبوده و مستقیماً زمام حل و عقد  
 را در دست نداشته و بعداً خواهیم فهمید که چگونه بعد از مرجعیت  
 عبدالبهاء بر اهمیت حضرتش افزوده و اگرچه بعد از مرجعیت آن  
 حضرت از جمیع جهات مشکلات متوجه حضرتش شده و هر حاسدی  
 از داخله و خارجه حضرتش را مقاومت خواسته و بر تخریب امرش

بر خواسته ولی همان مشکلات که پیش آمده ولا طائلات که در حقش گفته شده بیشتر اہت و عظمت وی را بمنصہ شہود آورده کما بقول الشاعر \*

فاذا أتتك تقيصتي من ناقص فہی الشہادۃ لی بانی کامل  
گویند ناصر الدین شاہ باجمہ غیظ و غضبی کہ داشت بعد از صعود بہاء اللہ کلہ بگری گفت و آن این بود کہ چون علمای ایران و خصوصاً طهران از خبر غروب و افول شمس بہاء عشرت ساز و شادی آغاز کردند و جشن گرفتند و شربت و شیرینی دادند و مبارکباد گفتند \* ناصر الدین شاہ گفت این شادی علماء بی اساس است \* زیرا بہاء اللہ پسری مثل عباس افندی بر جانہادہ کہ امر پدر را بعنوان آسمان خواهد رسانید \* آن پدر کہ جز نعمہ ملکیت از میرزا بزرگ نوری نشنیدہ بود این طور ولولہ بعالم افکند پس چہ خواهد بود حال این پسر کہ ہمیشہ بارنہ ملکوتیہ بہاء اللہ مہدم و ہمر از بودہ \* و نیز سلطان عبد الحمید مکرر اندیشہ خود را از عباس افندی بزبان آورده و اظہار کردہ بود \* حال اگر بخوایم کلمات مدح و قدحی کہ از ہر یک از سلاطین و وزراء و حکماء و علماء در حق آن حضرت گفتہ شدہ و یا شرح ملاقات ہر فردی از سیاحان اورب و امریک را بنگاریم (مثنوی ہفتاد من کاغد شود) پس همان بہتر کہ کلام را بہمین مقام اختتام دہیم و بشرح ماجری پردازیم \*

## وصل دوم

در شرح عہد و میثاق و کتاب عہد و کیفیت نقض و ثبوت و نشر امر در امریکا در دورہ میثاق  
عہد و میثاق استعمال میشود در موضوع خلافت و وصایت

عبدالبهاء و آن عبارت است از عهدی که بهاء الله از احبای خود گرفته است بر توجه و اطاعت من اراده الله یعنی عبدالبهاء و سند منصوص در این خصوص چند آیه از کتاب اقدس و کتاب عهد است \* از آنجمله در کتاب اقدس میفرماید ( یا اهل الانشاء اذ طارت الوراق عن ايك الشاه و قصد المقصد الاقصی الاخفاء ارجعوا مالا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الأصل القويم ) و آیه دیگر در کتاب اقدس و کتاب عهد هر دو موجود است و کتاب عهد که وصیت نامه بهاء الله است و قبلاً اشاره شد اینک عیناً درج میشود تا مزید بصیرت از برای طالبان حقیقت گردد و هو هذا \*

### ﴿ کتاب عهدی ﴾

اگر افق علی از زخرف دنیا خالیست و لکن در خزان توکل و تفویض از برای وراث میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم \* کنج نکذاشتیم و بر رنج نیز زدیم ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکنون \* انظر و اما انزله الرحمن فی الفرقان ( و یل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا و عدده ) ثروت عالم را وفائی نه آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد قابل اعتنا نبوده و نیست الا علی قدر معلوم \* مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخلاص نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افئده اهل عالم بنور اتفاق منور گردد و با سایش حقیقی فائز و از افق لوح الهی نیز این بیان لایح و مشرق باید کل بآن ناظر باشند ای اهل عالم شمارا وصیت مینمایم بانچه سبب ارتفاع مقامات شماست بتقوی الله تمسك نمائید و بذیل معروف تثبث کنید براسنی میگویم لسان از برای ذکر خیر است اورا بکفتار زشت میالائید \* عقی الله عما سلف از بعد باید کل بما ینبئ تکلم نمائید از لمن و طمن و مایتکدر به الانسان اجتناب نمائید مقام انسان بزرگت چندی قبل

این کلمه علیاً از مخزن قلم ابهی ظاهر امر وز روز یست بزرک و مبارک  
 آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود مقام انسان  
 بزرگت اگر بحق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد  
 انسان حقیقی بمنابہ آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر سمع و بصر  
 و انجم و اخلاق منیره مضیئه مقامش اعلی المقام و انوارش مربی امکان هر  
 مقبلی الیوم عرف قیص را یافت و با قلب طاهر بافق اعلی توجه نمود  
 او از اهل بهاء در صحیفه هراء مذکور «خذ قدح عنایتی باسمی ثم  
 اشرب منه بذکری العزیز البدیع» ای اهل عالم مذهب الهی از برای  
 محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید نزد صاحبان  
 بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و اسایش عباد  
 است از قلم اعلی نازل شده و لکن چون جهال ارض مر بای نفس  
 و هوسند از حکمتای بالغه حکیم حقیقی غافل و بظنون و اوهام ناطق  
 و عامل «یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت  
 حقند در باره ایشان دعا نمائید حکومت ارض بان نفوس عنایت شده  
 و قلوب را برای خود مقرر داشت نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً  
 عظیماً فی الکتاب ( هذا امر الله فی هذا الظهور الاعظم و عصمه من حکم  
 المحو و زینه بطراز الاثبات انه هو العلیم الحکیم ) مظاهر حکم و مطالع  
 امر که بطراز عدل و انصاف مزینند بر کل اطاعت ان تموس لازم طوبی  
 للامراء و الملءاء فی البهاء اولئک امنائی بین عبادی و مشارق احکامی بین  
 خلقی علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاط العالمین \* در کتاب اقدس در  
 این مقام نازل شده آنچه از آفاق انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق  
 است \* یا اغصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنونی باو و جهة  
 اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او \* وصیه الله انکه باید  
 اغصان و افذان و منتسبین طراً بفصن اعظم ناظر باشند ( انظروا ما ازلناه  
 فی الکتاب الاقدس اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی المال

توجهوا الى من اراده الله الذي الشعب من هذا الاصل القديم (مقصود  
از اين آيه مبارکه غصن اعظم بوده) (كذلك أظهرنا الامر فضلا من  
عندنا وأنا الفضال الكريم قد قدر الله مقام الغصن الا كبر بعد مقامه  
انه هو الامر الحكيم قد اصطفينا الا كبر بعد الاعظم امراً من لدن  
عليم خبير) محبت اغصان بر كل لازم ولكن ما قدر الله لهم حقا في  
أموال الناس (يا اغصاني وافناني وذوي قرابتي نوصيكم بتقوى الله  
وبالمعروف وبما يرتفع به مقاماتكم) براسی میگویم تقوی سردار اعظم  
است از برای نصرت امر الهی جنودی که لایق این سردار است  
اخلاق و اعمال طیبه ظاهره مرضیه بوده و هست \* بگوای عباد اسباب  
نظم را سبب پریشانی نمائید و علت اتحاد را علت اختلاف مسازید امید  
انکه اهل بهاء بکلمه مبارکه (قل كل من عند الله) ناظر باشند و این  
کلمه مبارکه بمثابة آب است از برای اطفاء نار ضغینه و بغضاء که در  
قلوب و صدور مکنون و مخزون است احزاب مختلفه از این کلمه واحده  
بنور اتفاق حقیقی فائز میشوند (انه يقول الحق ويهدي السبيل وهو  
المقتدر العزيز الجميل) احترام و ملاحظه اغصان بر كل لازم لا عزاز  
امر و ارتفاع کلمه و این حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور  
و مسطور طوبی لمن فاز بما امر به من لدن امر قدیم و هم چنین احترام  
حرم و آل الله و افنان و منتسبین (و نوصيكم بخدمة الأمم و اصلاح العالم)  
از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه سبب حیات عالم و نجات  
امم است نصایح قلم اعلی را بکوش حقیقی اصفاء نمائید (انها خیرکم  
عما علی الارض یشهد بذلك کتابی العزيز البديع) (انتهی)  
اگرچه با آن تقدم وجودی و مزایای ذاتیه و کبر سن عبد البهاء  
که اکبر و ارشد و فرزند اول زاد بهاء الله است و با آنها همه خضوع  
و خدمتی که پذیر بزنگوار و امر و احیاء کرده بود و با آن اعتماد تام  
بهاء الله و شهرت عظیم که عبد البهاء بنفسه پیدا کرده بود بر همه کس

معلوم بود که فقط آنحضرت است نعم الخلف ولایق خلافت پدر  
 و اگر نبود کتاب عهدی باز بهائیان جز بعد البهاء بجای دیگر توجه  
 نداشتند ( الا الدین فی قلوبهم زیغ ) ولیکن حق این بود که صاحب  
 امر آداء فرمود و راه بهانه و شبههئی برای کسی نگذاشت \* پس  
 در روز نهم از صعود مبارک حضرت عبدالبهاء کبار اصحاب را دعوت  
 فرمود و برا دران وی نیز که ملقب باغصان بودند با افنان که منتسبین  
 نقطه اولی هستند حاضر شدند و سایر منتسبین هم از قبیل میرزا محمد  
 قلی برا در کوچک بهاء الله و غیره من الإقارب جمع شدند و عبدالبهاء  
 کتاب عهد را که بخط و ختم پدر مزین بود واحدی را بحال شبهه  
 و ریوی نبود بیرون آورده بیکی از اصحاب دادند تا با صدای بلند  
 قرائت کند و چون قرائت شد تأثیر عظیم در مستمعین ظاهر شد چه  
 که این کتاب عهد چنانکه یافتیم با وجود اختصار و ایجاز نکات  
 بسیاری را حاوی است و در دو رتبه نهایت اهمیت را حائز \* یکی  
 در نصاب و تعالیم اخلاقی و دیگر در لزوم توجه و تمسک بفرع منشعب  
 یعنی عبدالبهاء \* خلاصه پس از قرائت چون کسی را بحال شبهه  
 و ارتیابی نبود کلا سمعنا گفتند و اطمننا آغاز کردند و حضرت عبدالبهاء  
 مرکز میثاق شد و جانشین نیر آفاق \* ولی بمقام بداهت رسیده که  
 در همان مجلس جمعی از صحیم قلب پیمان بستند و بعضی دیگر که از باب  
 الجاء بود بعد از چندی این عهد را شکستند \* و همه را در مقام  
 خود متدرجا خواهیم فهمید \*

### ﴿ غصن اکبر ﴾

قبلا دانسته شد که حضرت بهاء الله را از حرم ثانویه یعنی ( مهد علیا )  
 سه پسر بوجود آمد بزرگ ایشان میرزا محمد علی است که بلقب غصن اکبر  
 ملقب شده و دوم میرزا بدیع الله و سوم میرزا ضیاء الله و این دو بلقبی

ملقب نشده بطور مطلق آنها را اغصان میگفتند \* وچنانکه دانسته شده از اول حالت رقابت و حسادتی که در میان اولاد يك پدر و دو مادر است در بین بوده وچندان موافقتی بین آنها و اولاد ام الکائنات نبوده \* ولی شایسته گی مقام حضرت عبد البهاء و کبر سن و عظمت رتبه ایشان مجبوراً آنها را ساکت و خاضع نگاه میداشت و با آن مراتب اعتماد و اتکال بهاء الله نسبت بعبد البهاء که شطری از آنرا دانستیم میدانی برای ظهور اختلاف و رقابت باز نمیشد خصوصاً که وسیله ئی بدست نیامده بود \* اما غضن اکبر در ایام حیات پدر گاهی مصدر خدمتی از قبیل تحریر الواح و غیره میشد و خط زیبایی داشت و حسن خط و انشاء صفت فطری این عائله جلیله بوده عبد البهاء که مقدس است از اینکه بحسن خط و انشاء وصف کرده شود زیرا این حسن خط و انشاء فقط زینتی برای وجود اطهرش بود وچندان بروزات و ظهورات دیگر از وجود انورش شده که این شعون را با وجود نهایت درجه کمال باز حکمی نمانده \* ولی سایر ابناء بهاء الله و صفشان عصر در حسن خط و انشاء بود خصوصاً غضن اکبر که بزودی بر مشاق و معلم خود مشکین قلم تقدم جست \* خلاصه غضن اکبر دو خط بزرگ کرد یکی در حیات پدر و یکی بعد از صعود آن سرور \* اما الاول اینکه چون بهاء الله او را میدانی داده بتحریر الواح گماشتند و بمکاتبه با احباء و ادا داشتند بزودی خود را با قافیه باخته کلماتی ساخته و پر داخته زمزمه ئی ساز و دمدمه ئی آغاز کرد که از طرفی شائبه مخالفت با پدر از آن استنشاق میشد و از جهت سستی عقیده خودش را ثابت میکرد اول در پرده استعارات و بالاخره بی پرده در طی عبارات داعیه شمس الشموسی نمود و هوای رب الزبونی بر سر داشت \* این معلوم است که اگر هر مقصدی داشت این زمزمه و دمدمه در ایام حیات حضرت بهاء الله بسیار بی جا و حتی



از جدادب خارج بود بلکه اگر جلوگیری از او نشده و نغمه را ادامه داده بود و هنی عظیم برای امر و شخص بهاء الله بود \* اما او بزودی دم در کشید و بعضی از اعیان از حضور در خصوص رتبه غصن اکبر سؤالاتی کردند و جوابی صادر شد که خلاصه و مفادش اینست که ما او را بنطق آوردیم از فضل خویش هر گاه قدر بداند از اغصان و لازم الاحترام است و اگر آنی از ظل امر خارج شود معدوم صرف بوده و خواهد بود \* اما خطب ثانی اینکه بمقد از صعود بهاء الله لوای مخالفت برافراخت و لوای مخالف خواند و ضرر این دو خطب هردو بنفس او راجع شد \* وصحت این قول در طی بیانات آیه معلوم و مبرهن خواهد شد \*

### ﴿ نقض عهد ﴾

گویند اول قدم مخالفی که غصن اکبر بر داشته در همان شب صعود بوده \* چون دانسته بود که کتاب وصیتی بخط مبارک سر قوم شده و یقین داشت که هر چه هست برای غصن اعظم موافقت است تا خود او لهذا در همان شب صعود جنازه پدر را گذاشته بمحافظه و جمعیه خاصه آنحضرت پرداخت ولی کاسر و انشد و کتاب عهد را نیافت جز آنکه بعضی الواح را که قابل تغییر و تعبیر بود بدست آورد تا در آنها دست تصرف و تحریفی بکار ببرد \* در اوائل حضرات این قضیه را منکر بودند و بی طرفی می بینده حکم میکرد که يك همچو مسئله مختلف فیه را در تاریخ تنگنارم ولی چکنم که میرزا بدیع الله در کتابچه رجوع خود تصرف و تحریف در آثار را معترف شده پس بر ما بچی نیست که ولو حاضر نبوده و ندیده ایم بنویسیم که از اول صعود آنها خیال مخالفت و حتی تغییر و تحریف در آثار بهاء الله داشته و اقدام کرده اند \* اینها همه بما میفهماند که عقیده جازمه می در

اساس امر نداشته و شوخی نمینداشته اند و در هر حال خطی بزرگ  
 کرده اند و همین کارها سبب سقوط و هبوط ایشان شده خواه  
 باعتباری که بهائیان میگویند و خواه باعتباری که بنی طرفان و عقلاء  
 تصور دارند \* معتقدین میگویند چون غضن اکبر امر پدر را  
 باز بچه و مصنوع گرفته بآیات آن اهمیت نداده هر نوع تصرف و تخریفی  
 را در آن جایز میشمرد و کذا بداعیه آنحضرت اهمیت نداده در  
 حیات حضرتش مدعی خمس الشموسی میشد و هم چنین بعد و میثاق  
 و وصیت پدر اهمیت نداده لازم الاطاعه نمیشمرد و با مرکز میثاق  
 مخالفت میکرد لهذا تأیید از او سلب شد و هر قدر کوشید نتوانست  
 بمقامی برسد تا دلیل باشد بر اینکه (صورتی در زیر دارد آنچه  
 در بالاستی) و عقلاً گویند تا چار کسی که میخواهد ولیعهد یک  
 سلطانی باشد باید سلطنت آن سلطان را معترف و اوامر او را مطیع  
 باشد و چون غضن اکبر طغیان کرد لهذا یقین است بمقامی نرسیده  
 و نخواهد رسید \* و بنی و طغیان او با برادر شدید تر است تا بنی  
 و طغیان او با پدر بچه که معلوم بود که برادر او مرکز عهد خواهد  
 بود زیرا هیچ نباشد کبر سن آنحضرت که مسلم بود و حال آنکه همه  
 چیز دیگر هم بود پس بایست او رضای خاطر برادر را همان طور  
 منظور دارد که برادرش رضای خاطر پدر را منظور میداشت و ابداً  
 موقع نداشت این نغمه ای که خواند و چه بدخواند و بدی آن بخودش  
 راجع شد و اینک میفهمیم آن نغمه را \* بعد از آنکه کتاب عهد  
 قرائت شد و همگی با خود غضن اکبر اظهار اطاعت نمودند غضن  
 اکبر در زیر پرده بنای تذبذب و تخریب گذاشت از طرفی میرزا آقا  
 نجف خادم الله را فریب داد که تو خود کاتب وحی هستی و آنچه از  
 قلم تو جاری گردد حجتی بالغه است بل ثانی مکتوبه است و دراری  
 مخزونه \* ما را اتکال بکتاب است (حسابنا کتاب الله) دیگر خلیفه ای

الا انهم نه و مرکز عهدی واجب نیست \* از طرفی آقا جان بر و جردی  
 را که گفتیم از مبتلغین مشهور ولی منبع غرور بود بخته کرد و با لطم  
 که نام تو در همه جا مشهور است و خود لطمه توری گردن زیر بار  
 نهادن چه ضرور \* بالجمله اخوان ثلثه با میرزا محمد الدین پسر کلیم یا  
 از کلیم خود کشیده و دست بدست چند نفر از رؤساء و مبتلغین  
 داده از تعبیر مبینی که در استین عند البهاء بود غفلت نموده بیست  
 خیال او هام و نسج بیوت عنکبوت بر داختند \* اولاً زمزمه ها در  
 پرده بود و کم کم تدابیر خود عند البهاء آنها را از پرده بیرون انداخته  
 باهل بهاء معرفی ساخت و از امور غریبه آنکه چون خادم الله میرزا  
 آقا جان بسبب تحریر الواح برویه آیات و کلمات حضرت بهاء الله خوی  
 کرده و لحن منشئات او لحن آیات شده بود و ممکن بود که يك خود  
 بینی در او پیدا شود چنانکه شد لهذا بر حسب تصادف یا طریق  
 دیگر در ایام حیات حضرت بهاء الله يك روز میرزا عبد الله خان  
 پدر زن اقامیرزا و رفادر عکا از او سؤال کرد که رسائل و مکاتیبی که  
 بامضای شما منتشر است عبارات آن از خود شماست یا آنکه بیانات  
 مبارکه است که از لسان شما انتشار یافته ؟ خادم در جواب سکوت  
 کرد و سکوت او سبب حزن اکبر شد \* تا آنکه بعد از صعود  
 مبارک بصرافت طبع خود یا بطریق دیگر نشریه ئی بخط و امضای  
 خویش باطراف فرستاد که هر چه از خامه او جاری شده کلام  
 بهاء الله است حتی حروف ( خ ا د م ) که علامت امضاء او بود و او از  
 خود مایه و پایه ئی نداشته و ندارد و این سند کتبی سبب شد که بعد  
 از تقصیر نتوانست کلماتی از خود نشر نماید و آثار و کلمات بهاء الله را  
 از اینت و عظمت و وحدت تزیل نموده برای آن عدیل و مثیل ارائه  
 دهد و بتجدیش اذهان پردازد \* خلاصه معدودی از قبیل آقا  
 جمال و میرزا آقا جان و جواد قزوینی و حاجی محمد حسین کاشانی

و میرزا حسین شیوازی معروف به بحر طومی راه اختلاف را گرفتند و باب اختلاف گشودند و با اغصان ثلاثه و ابن الکلیم همدست و همدستان شدند و بدستگاه ناقضین معروفه گشتند و ناقض یعنی آنها که عهد حضرت بهاء الله را در توجیه و اطاعت غصن اعظم یعنی عبدالبهاء شکسته و رشته انقیاد را گسته اند. خلاصه در این بین بعضی از نفوس خود هوسانه بدون تأمل و تعمق در امور بگفتن بعضی عبارات و شیوع برخی اخبارات پرداختند و در فکر یازنی بازی افتادند که فلان چرا چنین باشد و فلان چرا چنان بعضی بسطلرا باخورد همدستان نمودند و بیم آن بود که نتیجه صورت خوشی نبخشند لهذا فوراً حضرت عبدالبهاء با وجود صد هزار مشاغل و مشاکل جلوگیری از این قضیه فرمودند و مهمانان ممکن نصیحت نمودند و چون آن نفوس بنا صوابی افکار خود و اوقات گشتند نادم و پشیمان شدند و از ساحت اقدس رجاء عنای عفو و صدمع نمودند و بعضی از شدت تأسف و تحسر و حیند و ایمان و ثبوت بر بیان طاقت زندگانی در این دار فانی نیاورده خود را هلاک ساختند از جمله حسین افندی تبریزی بود که با وجود عفو و عنایت مبارک چون بر جزن وجود اقدس مطلع شده در نهایت ثبوت بر امر و رسوخ بر بیان سم خورده خود را فدا نمود و مملای محمد نبیل زرنندی که از فدویان بهاء الله بود و شعرهای عاشقانه سروده و تاریخها بر ای حوادث امریه بنظم آورده بود او نیز خود را در دریا غرق کرده و اگر چه خود کشتی او را حمل بر تأثیر فراق نیر آفاق کرده اند و از انسان ثابتین و ناقضین در حق او کلمهئی خلاف رضا صادر نشده ولی شک نیست که این خود کشتی هم بین علاقه با اختلاف نقض و ثبوت نبوده چه او از طرفی بهمه اغصان علاقه مند بود و از طرفی نه آنها را نمیتوانست مطیع عبدالبهاء سازد و نه راضی بود که مخالفت ایشان علی شود لذا قبل از انتشار نقض خود را در بحر

القاء نموده از این کشمکشها خلاص شد و بزودی از اینجهان در گذشت  
 و پس از چندی میرزا آقا جان رخت از این سرا بر بست و میرزا ضیاء الله  
 نیز جو انحرک شد و آقا جمال بعد از چند سال از این سرا در گذشت  
 و هکذا خرطومی و بعضی دیگر \* اما غصن اکبر و میرزا بدیع الله و ابن  
 کلیم و چند نفر دیگر تا این سال و بهمان حال باقی و تشنه گان باده  
 نقض را ساقیند \* اکنون باصل موضوع رجوع نموده بینیم حضرت  
 عبد البهاء با اینهمه مدعی و منکر چه کردند \*

### \* تدبیر عبد البهاء و تأثیر در اهل بهاء \*

چنانکه دانستیم قبل از صعود لقب عبد البهاء سر الله و غصن  
 اعظم و من اراده الله و من طاف حوله الاسماء بود \* اما بعد از صعود  
 اولین کار آن حضرت این شد که همه القاب و اوصاف و نعمت خود  
 را حصر فرمود در کلمه عبد البهاء و چون زمام حل و عقد را در دست  
 گرفتند الواحی در کمال فصاحت و ملاحات باطراف فرستاده احماء را  
 امر بصبر و سکونت و قیام بر خدمت فرموده غروب شمس بهاء را  
 چون اختفاء شمس سماء در خلف سحاب معطی فیض و حراره بیان  
 نموده خویش را مستغنی از آن آفتاب جهانیاتاب نهایت از خلف  
 حجاب و بنده آن مالک الرقاب شمرده و سلب هر مقام و رتبه از خود  
 کرده تنها مقام بندگی و عبودیت را بخود اختصاص داده و نقد رقیب  
 را در طبق اخلاص نهاده همه را از هر ذکری جز ذکر عبد البهاء  
 ممانعت نموده در اندک زمانی روی دل جمیع اهل بهاء را بسوی  
 خود متوجه فرمود \* و چون میدانست که عنقریب نعمه مخالف از  
 برادران نامهربان باند خواهد شد و حتی میدانست چه چیز را بهانه  
 و دستاویز خواهند کرد و بجه طوبق راه تفریق را خواهند گرفت  
 لهذا قبل از وقت جمیع طرق را مسدود فرمود بقسمی که حضرات

از هر راهی خواستند وارد شوند سنگی بر راه خود دیدند \* و یا  
 بتعبیر دیگر هر سنگی خواستند بر سر راه پهنای آنرا ندانند و از تقرب  
 بعبد البهاء منع سازند راه دیگر را باز دیدند \* حضرت عبد البهاء  
 پیش از آنکه غنچه مراد آنها بشکفتد و گل های نو شکفته شان  
 بازاری شود قدغن فرمود که از عکا هر کس با ایران مراسله مینماید باید  
 مکتوبش با مضای ایشان بر سدا تا تعدد مرکز حاصل نشود و امر بتفرقه  
 و تشتت احباب متواصل نگردد \* این اقدام سبب شد که مدت خفیه  
 کاری حضرات در القاء شبهات کوتاه شده را زبانی از پرده بیرون  
 آمد \* اوزاق شبهاتی که آنها ترتیب داده بودند بدست افتاد و از  
 جمله آنها همین بود که غصن اعظم داعیه کرده و بهاء الله در کتاب  
 اقدس فرموده است که هر کس قبل از هزار سال داعیه نماید کذاب  
 و مفتری است \* ولی چه سود که غصن اعظم قبل از وقت مدد فاعی  
 برای دفاع از این تیر مهیا فرموده و چنانکه گفتیم از اولی که خامه  
 حل و عقد را در دست گرفته خود را بعبودیت صرفه معرفی فرموده  
 و بعبد البهاء مشهور شده بود لهذا آن سهیم بخطا رفته اثری در اهل  
 بهاء ننمود و بعکس مقصود نتیجه بخشید و حضرات بحضرات و رقابت  
 و مخالفت و نقض عهد و عدم اطاعت بل تقوی و بی مبالائی معرفی شدند  
 و چون این قدمهای اولیه نامساعد شد تاچار هر چه پیشتر روند  
 بیشتر منفور احبا شوند بلکه اقدام اولیه مؤثر سقوط مراتب  
 آخریه خواهد شد و این نکته را در مقام خود خواهیم دانست \*  
 خلاصه آنها اصرار داشتند که داعیه بی مرکز میثاق الصاق کنند  
 و آنحضرت از هر ذکری که شائبه داعیه داشت برکنار شده و صف  
 عبودیت و ترویج امر بهاء را خریدار بود \* حتی آنکه در میان  
 اتباع زاعی بر سر کلمه الله ایمنی و الله اعظم بهم رسیده در مجامع خود  
 تحیت الله اعظم را ترویج مینمودند و بعضی دیگر مخالف آن شده میگفتند

دوره بهائی است و تحت ماکله الله ابهی است \* و با آنکه الله ابهی  
 و الله اعظم هرد و از مخترعات نقطه اولی است و علامت است بر اینکه  
 دوره اعظم ابهی فرار سیده و چنانکه سلام تحت اهل اسلام  
 بوده قوله تعالی فی القرآن ( و تحیتهم یوم یلقونه السلام و اعد لهم اجرا  
 عظیما ) هکذا الله ابهی نیز تحت اهل بهاء و علامت تجلی حق باسم  
 اعظم ابهی است \* و در هر حال هرد و اسم خداست و اگر غصن  
 اعظم اندکی میل داعیه و خود بینی داشت بایست این سبقت احباب  
 را در بروز ارادت غنیمت شمرده و الله اعظم را تصدیق فرماید  
 بلکه ممکن بود آب و تابی هم با آن داد که نقطه اولی قبلا باسم ابهی  
 و اعظم هرد و اشاره نموده \* ظهور ابهی گذشت و اینک دور اعظم  
 است ولی بعکس تصور کلمه الله ابهی ممضی شد و حضرت عبد البهاء  
 نهایت کراهت و کدورت را در طی آثار خویش از این مذاکرات  
 اظهار فرموده الواح بسیار شاهد این مقام است \* باری تقریر و تحریر  
 آنحضرت چنان دلچسب اجباء شد که هر چه پیشتر رفتند بیشتر راه  
 ارادت و اطاعت گرفتند \* و آن حضرات هم باصطلاح مشهور هر چه  
 رشتند پنبه شد \* و من جمله در میان سایر ملل چنین شهرت دادند که  
 پدر ما داعیه فی بالاستقلال اظهار فرموده و تشریح شریعتی ننموده بلکه  
 یکی از اولیاء و اقطاب بوده و متابعت شرع اسلام نموده اما برادر ما  
 عباس افندی فنی تازه پیش گرفته و شرعی جدید تأسیس نموده  
 و منظور شان از این شایعات آن بود که شاید از سایر ملل کسی ایشان  
 را طرفدار و عبد البهاء را دشمنی پایدار کرد \* ولی بهائیان که  
 میدانستند این سخنان منبعت از رقابت و خالی از صحت است \* دیگران  
 هم کمتر باور کرده اعتنا باین اقوال ننمودند \* پس کوکب اقبال  
 ایشان دمبدم رو با فول و نیر سعادت عبد البهاء رو بطلوع و سطوع  
 نهاد \* شجره نقض از نشو و نما باز ماند و دوحه میثاق بر اهل بهاء

بل تمام دنیا سایه انداز شد \* در طی این احوال یعنی همان سالهای  
 اول صعود حضرت عبدالبهاء يك تأسيس عظیم ویا ترویج جسمی  
 کرد که بخوبی قدرت حضرتش را بر اهل بهاء که سهل است بر آشتا  
 و بیگانه مبرهن ساخت \* و آن فتح باب تبلیغ و ارسال مبلغ با آمریکا  
 بود که رشته اش الی الآن ممتد و روز بروز در پیشرفتی شگفت  
 آور است \* و قبل از آنکه داخل شویم در ذکر فتوحات روحانیه  
 عبدالبهاء و نشر امر بهائی در امریک لازم است بگوئیم که هر يك از  
 رؤسای ثلاثه یعنی نقطه اولی و بهاء الله و عبدالبهاء کار های بکری  
 کرده اند که کسی نمیتواند بگوید تاثیرات این يك فقط منبث از  
 تأسیسات آن يك بوده بلکه هر يك در ذات خود مقام بداعت  
 و هستی جبلی خود را بروز داده اند \* چون نظر بنقطه اولی کنیم  
 می بینیم در محیط ایران در میان شیعیانی که غرق اوهام و عصبيت اند بدعا  
 ظاهر شد و با قوت و قدرتی طلوع فرمود که یا بقوه بنان یا بقدرت بیان  
 یا بقلبه برهان یا بشدت استقامت و یا بعقیده بابیها بتأییدات غیبیه  
 الهیه جمع کثیری از همان شیعیان متمصب را از جای خود حرکت داده  
 هتئاتد هزار ساله ایشان را گرفت و عقائد تازه ئی بایشان داد بطوری  
 که از کثرت یقین بر فداکاری قیام کردند و از کشتن و کشته شدن  
 خود عالمی را بحیرت آوردند \* اما این تأثیر از حزب شیعه تجاوز  
 نکرد و همانا تأثیرات ساربه را برای رؤسای آتیه نهاد \* پس حضرت  
 بهاء الله در عین اینکه شهادت باب را دیده و هزاران جسد آغشته  
 بخون با بیهارا بچشم خویش مشاهده فرموده و چهار ماه در سیاه چال  
 طهران حبس شده با وجود این بی خوف و هراس چنان قیامی  
 فرمود که عبرة للناظرین شد \* هر چه بلایش شدید تر شد ندایش بلندتر  
 گشت و با اینکه همان مشکلات که برای باب بود بیشتر و بالاتر برای  
 بهاء الله بود و بملاوه جمعی هم از با بیان ازلی مدعی و در کمال مقاومت



با او بودند معینا همه را مغلوب ساخته امر خود را بدرجه ئی رسانید که از حزب شیعه تجاوز داده در معدودی از اهل سنه و کثیری از نصاری و یهودی و زردشتی بالغ فرمود و جماعتی از ملل متنوعه را با امر خود ساجد و خاضع و مؤمن و خاشع ساخت ولو خواننده بهر قوه و تدبیر و طریقی که میخواهد معتقد شود در هر حال واقع شده و جای انکار نیست \* و چون نوبت بحضرت عبدالبهاء رسید با آنکه جز عبودیت و ترویج امر پدر داعیه ئی نفرمود بلکه از نسبتی هم که ارادت مندان بحضرتش میدادند استنکاف مینمود معینا دارای همان قوه قویه بود که توانست مقاومت جمیع مدعیان نماید و امر بهائی را باروب و امریک بابلغ سازد \* زیرا همان مدعیان از متعصبین اهل اسلام من الشیعه والسنه فضلا عن سائر الملل و همان معاندان از اهل بیان و حزب ازل که قبلا بودند بودند ( و زاد فی الطنبور نعمة اخرى ) یعنی حسادت و رقابت و شبهه تراشی نافضین هم اضافه شد \* با وجود این همه را مقاومت فرموده و قدری قدم فراتر نهاده بتبلیغ امر راقیه و ملل متمدنه بنان و بیان و دست و بازو گشاد و نائل گردید \*

### ( ابتدای تفوذ امر در امریکا )

یکی از نصاری شام که نام او ابرهیم خیر الله بود مردی زیرک و دانا بود و در کلیه بیروت تحصیل کرده اخیرا مقیم مصر گشته بهر کاری که دست میزد کامروا نمیشد تا آنکه خواهر زن الیاس بك باش کاتب محافظه مصر را نکاح کرد و الیاس بك سرآ باسبهائی مؤمن و معتقد بود \* پس مناسبات دوستانه و روابط صمیمانه با بعضی از بهائیان مصر پیدا کرد \* و از آن جمله رابطه کامله ئی با حاجی عبدالکریم تاجر طهرانی داشت و حاجی الکریم از بهائیان قدیم و مخلصین صمیم بود \* چون حاجز بورد و برا عالم و دانا یافت بتبلیغ او شتافت

و بالاخره در برهان برا و غالب او تمسک بامر بهائی را طالب شد \*  
 تقریباً ده سال بعد از صعود یعنی در سنه ۱۳۱۹ هجری ابرهیم خیر  
 الله معصوم امریکا شد \* و شرح مسافرت او اینکه نظر بتمرین کاملی  
 که در لغت انگلیسی داشت روزی حاجی عبدالکریم با و گفت  
 که اگر میل داری تورا برای تبلیغ بامریکا بفرستیم او فوراً قبول  
 کرده بر انجام آن ابرام نمود \* و پس از حصول اجازه از حضرت  
 عبدالبهاء بهائیان مصر مصروف سفر او را داده و مخارج خانه و عیال  
 ویرا نیز عهده دار شده بجانب امریکا حرکتش دادند \* چون وارد  
 امریکا شد و مجامعی چند بانفوسمی دانشمند مجالست نمود و باب صحبت  
 گشود و شرح ظهور این امر بدیع و تاثیر سریع آن را بیان کرد  
 و مبادی و تعالیم آنرا القانمود فوق العاده مؤثر افتاد \* و در مدت کمی  
 قریب صد نفر را تبلیغ کرد بطوری که کاملاً بامر تمسک نمودند \*  
 و چون متاع خود را رایج بازار و خریدار بسیار برای آن پدیدار دید  
 داگرمانه بکار چسبید \* و تا مدت دو سال اقامتش در آن اقطار شامعه  
 و امصار واسعه بطول انجامید \* و هر چند تأثیر و نفوذی که حاصل  
 میشد در مبادی و تعالیم امر بود خصوصاً هنگامی که باب مکاتبه  
 مفتوح شد و قلم معجز شیم عبدالبهاء که بر قوت و قدرت آن یار  
 و انبیار متفقند برای صدور الواح و خطابات بامریکائیان بحرکت آمد  
 دمبدم نفوذ امر قوت یافت و کار بالا گرفت ولی ابرهیم خیر الله را  
 متدرجاً خیالات خود سری بر سر افتاد \* و اگرچه در ابتداء خیلی  
 مستور میداشت اما بطوری که ذیلاً بیابیم این سر بزودی مکشوف  
 شد و افکار او معروف گشت که او خیال کرده است که برای خود  
 کاری پردازد و دکانی بسازد \* و شرح قضیه اینکه چون از امریکا  
 مراجعت کرد و قصد زیارت عکا نمود حاجی عبدالکریم محض  
 ملاقات وی از مصر پورتسمید رفته پس از ملاقات معلوم شد که او

کتابی نوشته و ترتیبیاتی پیش گرفته که همگی مطابق سلیقه خودش بلکه اهمیت مقام شخصی است \* و میل دارد مرکزیت امر بهائی را در امریکا بخود اختصاص دهد و خلاصه اینکه کتاب و افکارش کلاً خالی از روح امر بود \* و حاجی اظهار میدارد که نشر این کتاب و افکار موکول با اجازه حضرت عبدالبهاء است \* خلاصه ابرهیم عازم عکا شد و تا آن وقت بحضور مشرف نشده و شخص عبدالبهاء را زیارت نکرده بود همین که حضراتش را زیارت کرد فوراً حس کرد که او خبط بزرگی کرده و این شخص شخصی نیست که اندک میدانی بکسی دهد و کمتر غفلت از افکار و اعمال نفوس داشته باشد و بگذارد کسی امر بهائی را آلت احواء خویش نماید \* پس در حیرت شد که چه باید کرد در طی این احوال بر خورد بمیرزا بدیع الله و بعضی دیگر از ناقضین و آنها کاملاً افکار او را تأیید کردند و اگرچه مذاکراتی که بین او و میرزا بدیع الله گذشته عیناً در دست نیست ولی از قرائن معلوم و از بروزاتی که بعداً شد مفهوم است که در این مصاحبه يك مواضعه و قرار داد قطعی بعمل آمده بر اینکه او برگردد با امریکا و در میان بهائیان تازه ایمان کم اطلاع آنجا اهمیتی برای مقام غصن اکبر و سایر اغضان ذکر کنند و باصطلاح معروف نغمه نقض بلند کند و مرکزیت خود را در سایه این عنوان استقرار دهد ولی این مواضعه و تبانی امری مخفیانه و نهانی بود بعد از انجام اموری چند عازم مراجعت با امریکا شد \* و باید دانست که گذشته از حضرت عبدالبهاء که بيك نگاه اشخاص را شناخته اسرار قلوبشان را کشف میفرمود و ممکن نبود که مثل ابرهیم خیر الله هر قدر با احتیاط حرکت کند اسرار ضمیرش مستور ماند بعلاوه بهائیان بر مصر هم با افکار او پی برده دانستند که تبلیغات او در امریکا در این سفر اخیر مثل سفر اول نخواهد بود \* بناء علیه لازم شد که بزودی

از افکار او - جلو گیری بعمل آید \*

### ( دکتر گتسنگر و خانمش ست لواء )

هنوز ابرهیم خیر الله بامریکا بر نگشته بود که دکتور گتسنگر و خانمش ست لواء از امریکا آمدند \* و شرح قضیه آنکه از جمله اشخاصی که بصمیمیت کامل در امریکا تصدیق کردند این دکتور و خانمش بودند \* اما خانم او ( ست لواء ) چنانکه بعداً بیابیم بیش از دکتور منجذب شد و خدماتی بروز داد و شرح بعضی از خدمات او را در طی مقالات آتیه مذکور خواهیم داشت \* خلاصه اول کسی که مخصوص زیارت و تکمیل عقیده و تحصیل اطلاعات امریه از امریکا بفرستین سفر کرد این زن و شوهر بودند \* چون وارد مصر شدند حاجی عبدالکریم آنها را بهترین اشخاصی شناخت که میتوانند در امریکا از افکار ابرهیم خیر الله اطلاع یا بند و راهپورت بدهند و یا او را مقاومت نمایند \* پس خود حاجی با آنها از مصر بعکا رفت و ایشان بعد از تشریف بحضور حضرت عبدالبهاء بی نهایت منجذب گشتند و حاضر برای هر فداکاری شدند \* اما ورود آنها در عکا تصادف کرد با خروج ابرهیم خیر الله و عزیمت بامریکا \* الفرض بعد از مراجعت دکتور و ست لواء بامریکا بر حسب دستوری که بایشان داده شده بود مواظب اقوال و اعمال ابرهیم شدند و دیدند که تغییر کلی بوضع صحبت و مباحث خود داده در ضمن تمجید از اسبهای و اهمیت وجود عبدالبهاء در اکثر از فلق های خود حاشیه بی برای اغصان و خصوصاً غصن اکبر قرار میداد \* در ضمن این احوال غصن اکبر نیز فرزند ارشد و اکبر خود میرزا شعاع الله را بایکی دو نفر دیگر از اتباع خود بامریکا فرستاد و یقین داشت که او با وجود جمال و جوانی و با معین و ناصری مثل ابرهیم خیر الله که اولین

مبشر غرب است کاری خواهد ساخت و اگر همه با ینطرف نگریند  
 اقلاً یعنی بجانب او متوجه خواهند شد \* ولی چنانکه دانسته شود  
 این خیالی خام بود و اقدامی بی انجام \* پس لواء با دکتور شوهرش  
 تا آندرجه که حالت غربی اجازه میداد و بعصیت منتهی نمیشد افکار  
 او را تنقید کردند و حصر توجه و مرکزیت امر را بوجود اطهر عبدالبهاء  
 گوشزد اهالی نمودند و از طرفی مقصد وی را را پورت دادند در این  
 هنگام حضرت عبدالبهاء ارسال يك نفر مبلغ شرقی را بفرب لازم  
 دیده در صدد انجام این مرام بر آمدند \*

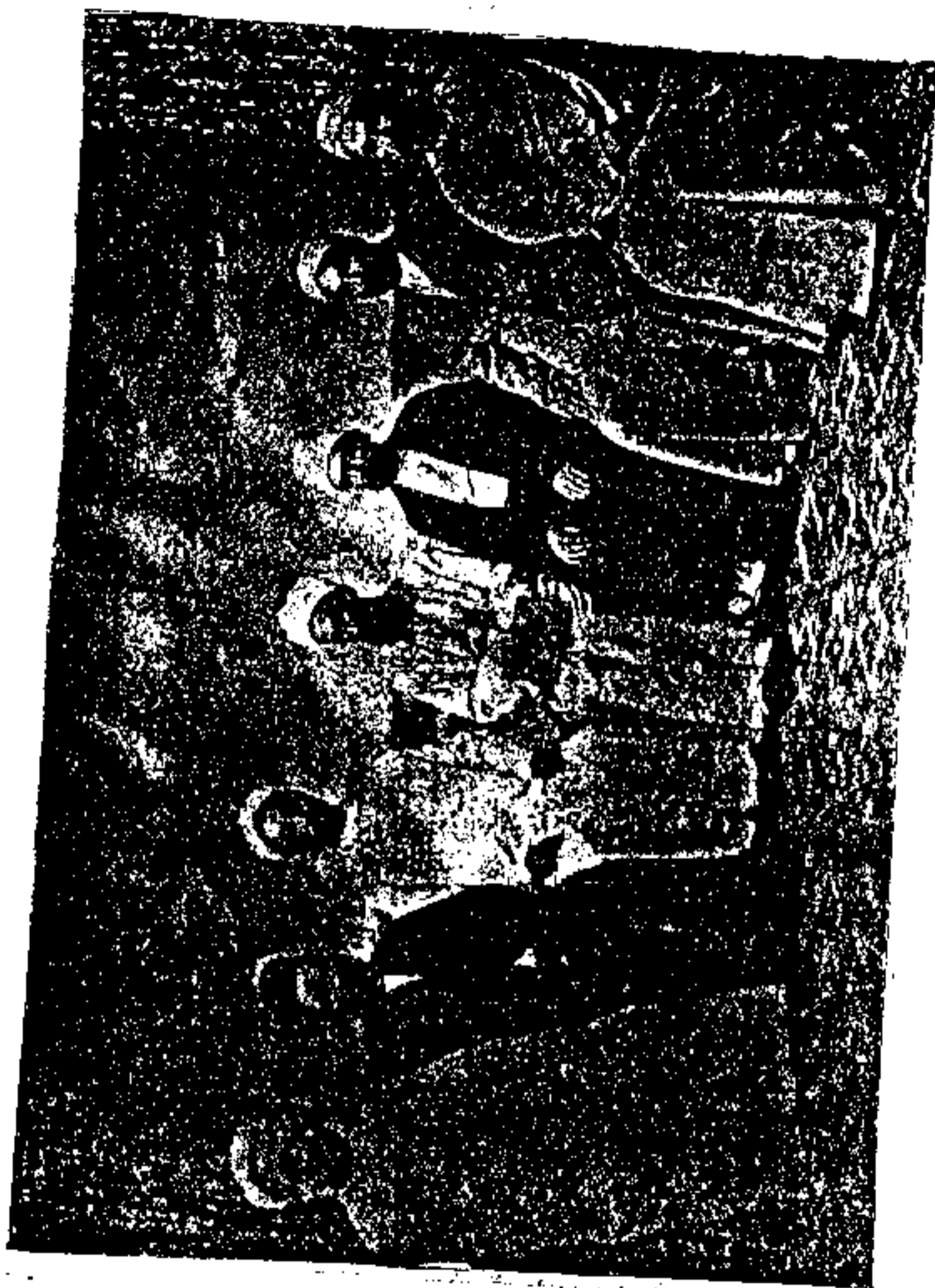
### ✽ مسافرت حاجی عبدالکریم با امریکا ✽

در سال ( ۱۳۲۲ ) هجری حاجی عبدالکریم بعکا احضار و از  
 طرف عبدالبهاء مأمور سفر امریکا گشت \* و چون وارد شد ابرهیم  
 خیرالله بر حسب سوابق کاملی که حتی حاجی مبلغ او بود و وسیله سفر او را  
 فراهم ساخته بود چاره جز استقبال و پذیرائی نداشت \* بعد از انجام  
 رسوم و آداب احترام قرار بر آن شد که مجلسی فراهم شود و حاجی در  
 حضور بهائیان امریک بر سمیت شناخته گردد و معرف هم خود ابرهیم  
 باشد \* در اولین مجلس حاجی عبدالکریم بمبشر رسمی بهائی شناخته  
 شد و در مجمع دیگر حاجی او را واداشت که در حضور کل اقرار کند  
 که مرکز میثاق و مرجع اهل بهاء فقط حضرت عبدالبهاء است  
 و کسی دیگر را حق تصرف در حل و عقد امر بهائی نیست \* و چون  
 این دوکار صورت گرفت حاجی و بهائیان ثابت امریکا جداً با و گفتند  
 که باید کتاب او نشر نشود زیرا مخالف است با روح بهائیت \* این  
 قضیه بر او بسیار ناگوار شد و روابط او با بهائیان حتی حاجی عبدال  
 کریم غبار آلود شد و دمبدم این اغبرار و انکدار رو بغلظت  
 میرفت تا کار بجائی کشید که خود بهائیان خویش را از او بی نیاز

دیده بلکه وعظ وخطابه<sup>۱</sup> او را برای اشرف روح حقیقتی که بتوسط خود او ادراک کرده بودند مضر و مخالف شناخته وی را از ادای خطابه منع نمودند و حتی او را از مجلس بیرون کردند \* در این وقت چاره<sup>۲</sup> خود را منحصر دید باینکه بدامن میرزا شعاع الله پسر غصن اکبر و غلام الله پسر جواد قزوینی تمسک نماید و ضدیت خود را بی پرده و علنی ساخته باناشرین نقض همدست شود شاید کاری بسازد \* پس چنین کرد ولی چنان نشد که میخواست بلکه روز بروز انحطاطش بروز کرد تا بدرجه<sup>۳</sup> سفر رسید \* و عیال جدیدی در امریکا گرفته بود که نامش مریم بود و در حسن جمال مسلم او نیز سفر پیر مصر نمود و ابرهیم در اجرای افکار خود بی معاون ماند و عمداً بهائیان او را در مصر معطل کردند زیرا میدانستند که نبودن مریم در امریکا بسیار از نوایای ابرهیم خیر الله را خنثی خواهد گذاشت \* بالجمله حاجی عبد الکریم چندی در آن اقطار شاسعه توقف نموده بتوسط مترجم خود کاملاً روح بهائیت را در اجساد طالبین استقرار و آنها را از ترتیب و تاریخ امر استحضار داده پس از چندی مراجعت نمود \* و در حضور حضرت عبدالبهاء شرحی از استعداد امریکائیان عرضه داشت و پیشنهاد تقدیم نمود که خوبست مبلغ عالم کاملی مثل ابی الفضائل بدانجا سفر کند تا بادی ثمر گردد و مورد اثر شود \* اما در آن اوقات ابو الفضائل مریض بود لهذا قرعه<sup>۴</sup> این فال بنام میرزا اسد الله اصفهانی زده شد و او بمعاونت حاجی میرزا حسن خراسانی و مترجمی حسین روحی ولد حاجی ملا علی تبریزی با امریکا حرکت کرد \*

### میرزا اسد الله اصفهانی \*

یکی از فضلاء اصفهان میرزا حسن علی نوری بود و از اوسه پسر و یک دختر باقی ماند اکبر ایشان پسر اسد الله بود و اوسط میرزا



(۱) میرزا ابو الفضل (۲) حاج میرزا حسن خراسانی  
(۳) آقا میرزا احمد یزدی (۴) حاجی عبد الکریم کازرانی  
(۵) حاجی عبد الکریم طهرانی (۶) میرزا مهدی یزدی

غلی اکبر خان و اصغر میرزا محمد خان سرهنك \* میرزا اسد الله در  
 اوائل ظهور بهاء الله مؤمن شد و بقدری منجذب گشت که جمعیت  
 شوهر خواهر خود آقا میرزا اسد الله خان وزیر پیاده بجانب مقصود  
 سفر کردند \* و بعد از آن کار او در امر بهائی بالا گرفت و یکی از  
 مبلغین امر شد و یکی از دختران میرزا محمد علی نحری یعنی خواهر  
 حرم حضرت عبدالبهاء را نکاح کرد و شرافتی عظیم یافت و یکی از  
 ماء و ریت های مهمه او حمل جسد نقطه اولی بود از طهران بحیفا  
 و عنقریب بذکر آن خواجه رسید و مأموریت مهم دیگرش این  
 مسافرت امریکا بود \* ولی او هم عاقبت مثل ابرهیم خیر الله شد و اگرچه  
 در آن سفر حرکت مخالفی نکرده مأموریت خود را با حاجی میرزا  
 حسن خراسانی متحداً انجام دادند \* اما بالاخره یا بسبب پسرش  
 دکتور فرید و یا مستقلاً بخودی خود رفتاری کرد که از نظر حضرت  
 عبدالبهاء افتاد و از ایشان منفصل شده پادامه مستقراً ستوارت  
 و پسرش دکتور فرید با امریکا سفر کردند ولی بهائیان بمیل حضرت  
 عبدالبهاء از آنها دوری نمودند و الی الاکن ایشان مقیم امریک  
 هستند بدون اینکه روابط حسنهئی در میان باشد \* خلاصه در  
 آن وقت خدمات او و حاجی میرزا حسن خراسانی بسیار مستحسن  
 واقع شد و دمبدم امر بهائی در انتشار و پیشرفت بود و عطش و طلب  
 اهالی در از دیاد \* و چون این هیئت از امریکا مراجعت کردند بعد  
 از قلیل مدتی ابو القضاة مأمور امریکا گشت \*

### ﴿ میرزا اسد الله خان وزیر ﴾

لازم است در اینجا استطراداً ذکر شود که چون خواهر میرزا  
 اسد الله در حباله میرزا اسد الله خان وزیر بود روابط حسنه بین  
 ایشان بود تا وقتی که او از نظر حضرت عبدالبهاء افتاد آنگاه خان



وزیر روابط را قطع نمود چه که ممزی الیه بسیار متین و متصدیق بود  
و هم چنین عیال او زنی بود جامعه الخصائل و تا آخرین نفس بر  
حسن اخلاق و ثبات عقیده باقی بود \* و هکذا خان وزیر  
و بهترین دلیل بر حسن صفات خان وزیر این نکته مهمه است که با  
وجود شهرت عظیمی که در امر داشت مدت سی سال وزارت مالیه  
اصفهان را با حسن وجه مباشرت کرد در حالی که احدی از او شاکی  
نشده و در زیر دست حاکم مستبد مقتدری مثل ظل السلطان که اعدی  
عدو بهائیان بود بطوری گذرانید که دوست و دشمن را از خود  
راضی ساخته از طرفی خانه اش مأمن بهائیان بود و از طرفی حکومت  
عرف و حکام شرع را بر سجیه عقلانیت خو شنود نگاه میداشت  
و همانا این حسن کفایت را از اجداد خود پوراثت گرفته بوده زیرا  
نسب او منتهی میشود بفتحعلی خان اعتماد الدوله وزیر شاه سلطان  
حسین صفوی و بموجب آنچه در کتاب تاریخ ( نصف جهان ) ضبط  
شده فتحعلی خان چندان با کفایت و لیاقت بود و زمام امور را بدست  
آورده بود که بالاخره شاه سلطان حسین از او بهر اسباب و بر حسب  
عادت دوره استبداد که هر وزیر با کفایت را یا قتل و یا حبس و یا خانه  
نشین میکردند شاه چشم این وزیر را کند و او را خانه نشین ساخت  
که مبادا هوای سلطنت بر سرش افتد \* خلاصه میرزا اسد الله خان  
مادام که در حیات بود باروا اغیار از او تمجید میکردند \* ولی بعد  
از وفاتش يك حرکت نامناسبی از اهالی اصفهان سرزد که جز عصبیت  
بی اساس نمیتوان نام دیگر بر آن نهاد \* و آن این بود که در اصفهان مقبره  
سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در مدت پنجاه سال ساخته نشده  
بود بلکه نشان درستی هم بر سر قبر شان گذاشته نشده بود بلکه  
جسد آنها هم بعد از شهادت با خوف و بیم تمام مدفون شد \* غلام  
رضا خان از طایفه چابارچی حکایت میکرد که روز شهادت آنها

بہائیان جرئت نکردند کہ حتی ذکر ہی از تدفین اجساد شان نمایند ولی شبانہ با زحمت و مضروف زیاد و رشوہ ہائی کہ باعضاء حکومت دادند آن جسدہا را بقبرستان تختہ فولاد رسانیدہ در گودالی مخفی و مدفون ساختند و اثری برای آن نگذاشتند زیرا اگر اثری میگذاشتند اعداء آگاہ شدہ بیرون میآوردند و معدوم میکردند اما آنها کہ مباشر عمل بودند محل را میشناختند \* تا در این سنین اخیرہ کہ حاجی میرزا محمد صادق پسر بزرگ محبوب الشہداء مرحوم شدہ او را در نزد یکی قبر پدر و عمش مدفون ساختند و اثری بر آن گذاشتند کہ قبر آنها را ہم فرا گرفت \* عوام از وسعت اثر مقصود را یافتہ فریاد و ادیناہ برکشیدند و علماء را کہ در این سنین اخیرہ بعکس سابق استقامت رأی را از دست دادہ تابع آراء عوام شدہ اند بر مخاصمت و تخریب محل و ادار کردند و علماء از حکومت محل تخریب آن محل و اثر را تقاضا نمودند حکومت محض تسکین بلا بتخریب آن بنا مختصر فرمان داد و چون عوام از این جہت کامروا شدند ہوای آنها بالا گرفت و روز دیگر خود سرانہ بتخریب مقبرہ خان وزیر اقدام نمودند \*

### ( توجه ابو الفضائل بامریکا )

چون میرزا اسد اللہ اصفہانی از امریکامراجعت کرد طولی نکشید کہ شور و هیجان و طلب امریکائیہا ارسال یک مبلغ شرقی کامل تری را بغرب اقتضانمود \* زیرا آنها کہ بہائی شدہ بودند شور غریبی داشتند خصوصاً آنها کہ بشرق سفر کردہ و حضور حضرت عبدالبہاء مشرف شدہ بودند بی خودانہ تمجید و مردم را بقبول امر بہائی تشویق میکردند \* عجیباً آنها کہ شرقیان را بی علم و تمدن میسرمدند و خصوصاً ایرانیان را متوحش صرف تصور میکردند و در نخیلہ ایشان عبور

وخطور نکرده بود که از میان مسلمین و بالخصوص ایرانیان کسی پیدا شود که حتی قابل معاشرت باشد تا چه رسد باینکه بتوان استفاده از او کرد بعد از نشر امر بهائی گفتند و نوشتند و در مجامع فریاد زدند که شرق مشرق انوار است و مطلع امرار \* عبدالبهاء صاحب روح مسیحائی است و حقیقت علم و دین موجود در حزب بهائی \* خلاصه در طی عریضه جات خود از حضرت عبدالبهاء درخواست کردند که يك مبلغ کامل شرقی ارسال امریکا شود لهذا حضرت عبدالبهاء میرزا ابو الفضل را مأمور آن ثغور فرمودند و او با آن تقریر عظیم النظیر و قوه بزهدانی که داشت و اکثر کسانی که او را شناخته اند بر آن اعتراف دارند بخوبی در امریکا از عهده تبلیغ برآمد و در آن اوقات علی قلی خان اشتعال هم که یکی از مرد های تاریخ این دوره است هم از علم و اخلاق و دیانت و هم در رتبه سیاست در امریکا بود و از ترجمه براهین و خطابات ابی الفضائل و مساعدت او و جهأ من الوجوه مضایقه نکرد \* پس در اندک زمانی امر بهائی در امریکا تأسیس نام یافت و استقرار تمام جست و کم کار امریکا بجائی رسید که بسی و همت میرزا احمد سهراب اصفهانی که جوانی زیباست تأسیس مجله رسمی باسم ( نجم باختر ) شد و اخبار امر بهائی و تعالیم و تواریخ آن از شرق بقرب و بالعکس از باختر بخاور بتوسط آن مجله روحانیه مبادله میشد و گوشزد بهائیان گشته قوت مینیاقتند \* و در حقیقت از آن بعد امر بهائی چنان از خطر محو و اضمحلال درست که حتی هرد شمن بد خواهی در قلب خود یقین دارد که دیگر تمام قوای سلاطین نمیتواند شجره این امر را از ریشه بر کند چه که از ایران بامریک و از امریک با روب سرایت تام کرده دمبدم در نمو و ترقی است \* و از امریکا بعد از مراجعت ابوالفضائل مبلغین چند از خود اهالی از قبیل مستر ریسی و امثالہ قیام بر تبشیر و تبلیغ نمودند و سفر های

طولانی کردند و هم چنین زنان مبلغه منجذبه می پیدا شدند که هر يك آيت عظمی بودند و شرح اقدامات هر يك طولانی است مختصراً امر را در امر يك ايهت و عظمتی بسزا حاصل شد و در مقالات آتیه خواهیم دانست که پایه ترقی امر يكجا رسید و چگونه امر يك شخص عبدالبهاء را جلب بخود نموده مقدم شريفش را پذيراشد و چه طور مشرق الاذکار که مبدء رسمی بهائی است بر پاشد.

### مؤلفه

بلغت بشایه مجدها و علائها زادت شروق بهائیهائها  
 اما علیقلی خان بعد از این مقدمات پایه ترقیانش در امر يك بالا گرفت و بایك عائله نجیبه می در امر يك وصلت نمود و بعداً سفیر رسمی ایران شد \* و بعد از علی قلی خان چند وصلت دیگر نیز بین ایران و امر يك واقع شد \* و نه تنها بین ایران و امر يك بلکه بهائیان ترکستان و قفقاز و روسیه هم خیلی ازدواج یا ملل مختلفه کرده اند و در سنین اخیره بعضی وصلتهای دیگر هم بین بهائیان ایران و اروپا واقع شد مثل میرزا ضیاء الله اصغر زاده میلانی که پدر و مادرش از بهائیان قدیم بوده اند و خود و برادرانش در امر خدمت و مخلصند در لندن بایك عائله نجیبه می وصلت کرد و نگارنده سه ماه در لندن در منزل ایشان مهمان بوده نهایت حسن اخلاق را از او و حرمتش مشاهده نموده \* و هم چنین میرزا علی محمد بن ابادی علی قیل اکبر در پاریس متأهل شد و عیال فرانسوی او را دیدم که برخلاف سایرین نهایت تمسک را بامر دیانت اظهار میدارد و کمال تعلق بتعالیم بهائیه دارد \* اینها بر ما ثابت میکنند که امر بهائی در همه جا نافذ است \* و نیز فهمیده میشود که بهائیان عملاً از تعصبات دینی و توهمات وطنیه گذشته همه جارا وطن خود و همه کس را اعضاء عائله خویش می شمارند \*

# وصل سوم

## در ائیه و شعائر امریه

گذشته از هم عالیه فی که در بت تعالیم حضرت بهاء الله و نشر معارف بدیعه و ترویج علوم و فنون بسیار از وجود مسعود حضرت عبدالبهاء بروز کرده ائیه و شعائر متعدده در دوره زمامداری آنحضرت برپا شده که همگی دلالت دارد بر اینکه همت و قدرت عبدالبهاء و تأثیر آن حضرت در عالم آب و گل مانند تصرفات وی در جهان جان و دل بسی قوی و مقتدرانه است \* آن ائیه و شعائر دائر برد و قسم است بعضی را حضرت عبدالبهاء بنفس تفسیر خود مباشرت فرموده و بعضی را دستورات لازمه بدیگران داده و ایشان را بر تأسیس آن مأمور نموده \* و در حقیقت قسم ثانی هم مثل آنست که خود مباشرت فرموده باشد \* زیرا بقوت قلم و تأثیر بیان خویش بهائیان را بحرکت آورده و تأیید نموده تا بر آن تأسیسات موفق گشته اند \* اگر اندکی دقت کنیم این تأسیسات که در شرف ذکر آن هستیم نهایت قدرت و عظمت حضرت عبدالبهاء را ثابت میکند \* چه هر انسان مقتدر آزادی برای تأسیس و تکمیل يك بنای عادی اظهار عجز مینماید \* اما حضرت عبدالبهاء در عین حبس و گرفتاری که از طرفی خود با عائله و اصحاب در قلعه عکا محصور و در تحت فشار سلطان مستبدی مثل سلطان عبد الحمید عثمانی که صیت استبداد و بیداد او شرق و غرب عالم را گرفته گرفتار \* و از طرفی اصحاب و احبابش در ایران دوچار قتل و ضرب و شکنجه و عذاب بطوری که در وصل چهارم خواهیم خواند در چنین حالتی حضرتش قیام بر

بناء ابنیه و شعائری فرمود که ذیلا ہذا کور میگردد و از برای انجام  
 ہر یک کامیاب گردیدہ جمیع مشکلات مادیہ و معنویہ را حل فرمودہ \*  
 زہی قدرت کہ بادست تہی ملیونہا نقود صرف ابنیہ امریہ شدہ  
 وزہی اقتدار کہ در تحت سلاسل و فشار افکار رؤسای دولت و ملت  
 را سفیل نہادہ بکار خود پر داختہ ہر بنائی ارادہ فرمود ساخت و ہر  
 پردہئی کہ خواست از تار و اوتار معانی بنواخت \*  
 نخستین بنای امری کہ آنحضرت بدست خود مباشرت فرمودہ  
 همان روضہ بہاء اللہ در بہجی عکا در جنب قصر عبد اللہ پاشا است  
 کہ قبلا ذکر شد و حتی گفتہ شد کہ این بناء را عبدالبہاء بطوری  
 مباشرت فرمود کہ حتی آبیاری باغچہ ہای آنرا بدست و دوش خویش  
 مباشرت میفرمود و جرہ بر دوش میکشید و باغچہ ہا را آبیاری  
 میفرمود \* این بسی واضح است کہ مبادرت باین عمل فقط و فقط  
 برای اظہار بندگی و کسب شرف بود و باین عمل خویش عظمت شان  
 و مقام بہاء اللہ را ب مردم میفہمائید \* والا این اقدام کہ آن حضرت  
 میفرمود یک صرفہ اقتصادی منظور نبود و آنچه باید صرف بناء  
 و عملہ و خادم و باغبان بشود ہمہ را باضعاف مضاعف تحمل فرمودہ \*  
 و چون تاریخ بناء روضہ مبارکہ کہ مصادف با صعود بہاء اللہ است با  
 مختصر شرحی کہ لازم بودہ قبلا ذکر شدہ لہذا در این مقام کلام را  
 بہمین اندازہ کہ ذکر شد خاتمہ دادہ بذکر تاریخ و شرح سایر ابنیہ  
 و شعائر میپردازیم \*

## حیفاء و کولہ کرمل

شہر حیفاء یکی از بنا در معتبرہ فلسطین و سوریه است کہ بنای  
 آن خیلی متاخر و تازہ تراست از بنای عکا و واقع شدہ است در  
 دامنہ کولہ کرمل \* کلیہ عکا و حیفاء و کرمل و شارون از اراضی

مقدسه است که ذکر آن در اکثر کتب سماویه خصوصاً تورات و انجیل مذکور است \* بشارات بسیاری در کتب عهد عتیق و جدید راجع بان اراضی موجود است که خلاصه اش اینست که در عهد اخیر و یوم جدید شریعت صلح و سلام از آنجا بیرون میاید \* کوه کرمل که اسکله حیفای در دامنه آن واقع است از جبال متسبیه که است که اکثر ملل بسیار کی آن معتقد بوده و هستند \* مقامات انبیاء در آن کوه است و اخبار بسیار موجود که هر پیغمبری با آنجا عبور کرده و یا اعتکاف فرموده و بشارتی برای آتیه آن داده \* کرمل مخفف کرم ثیل است و کرم بمعنی باغ و ثیل اسم خداست پس معنی کرمل باغ خداست \* گذشته از اینکه مقام خضر و الیاس در آن کوه است و قبر مطهر ایشان مزار بسیاری از ملل است و مواقع و موافق دیگر نیز موجود که هر یک منسوب بیک نبی و رسولی است و قرنهای است که ملل متعدده خصوصاً یهود و نصاری منتظرند که از آن اراضی مقدسه خصوصاً کوه کرمل ندائی بلند شود و روایت صلح و سلامی مرتفع شود و شریعت محبت و ودای از آنجا بر آید \* بعلاوه این شئون پرکت آب و خاکش نیز مسلم و صفای ظاهره آن هم متحتم است \* کرمل محل بسیار باصفائی است که مناظر طبیعیه آن بدون لزوم هیچ زحمتی در تصنع فائق بر مناظر اکثر جاهاى باصفا و مناظر دلگشا است و اسم کرمل (باغ خدا) برای آن جایگه مناسبتر را دارد \* از تصادفات غریبه اینکه بزرگان اسلام اصرار کردند و سلطان عثمانی مبادرت نمود که حضرت بهاء الله را به چو اراضی متوجه علیها توجه دهند \* احدی متذکر نشد که ارسال آنحضرت باین نقاط بهترین وسیله خواهد شد برای پیشرفت امر بهائی و طریق استدلالی مفتوح خواهد کرد بوجه بهائیان \* آیاتی که بهائیان بان استدلال میکنند بسیار است ولی واضعتر از همه دو چیز است \* یکی بلند شدن خیمه رب

در کوه کرمل \* و دیگر بر خواستن شخصی که نام او غصن است  
 و ساختن معبد رب را در آن جبل مقدس \* پس مصداق این دونبوت  
 بر طبق عقیده بهائیان باین صورت در آمد که ابتداء خیمه بهاء الله  
 در آن کوه بر باشد \* و بعد از آن در دوره غصن اعظم مقام اعلی  
 در کوه کرمل ساخته شد و بدست مبارک عبدالبهاء که غصن مذکور  
 در تورات است جسد نقطه اولی در آن مقام قرار گرفت و بنا شد  
 هیکل یا معبد رب باین قضیه مصداق یافت \* حضرت بهاء الله بعد از  
 ورود بان اراضی وقتی را بکوه کرمل تشریف برده امر فرمود خیمه  
 حضرتش را در زیر سروهایی که در آن کوه است بر پا کردند \* خیمه  
 بهاء الله يك خیمه مجلی است که از ایام وزارت میرزا بزرگ نوری  
 بیادگار مانده است و در ایام نفی و تبعید هم آنخیمه از بهاء الله جدا  
 نشده غالباً حرکت و مسافرت حضرتش بجال و با خیمه و خرگاه صورت  
 میگرفت و با همه تزییناتی که وارد میشد و تا راجی که بر اموال آن  
 حضرت واقع شد این خیمه محفوظ مانده الی الآن نیز در عائله مبارکه  
 باقی است \* خلاصه این خیمه در آن کوه بر باشد و محلی که بعداً  
 خواهیم دانست که چگونه بتصرف عبدالبهاء در آمد و مقام اعلی ساخته  
 شد آنروز بنظر حضرت بهاء الله رسید و در حق آن مکان چنین فرمود  
 ( خوبست این زمین برای رمس حضرت اعلی خریده شود ) از همان  
 وقت حضرت عبدالبهاء در صدد خریداری آن زمین بر آمدند \* چه که  
 عبدالبهاء را عقیده این بود که کلمه می که از لسان بهاء الله جاری شد  
 باید مجری شود ولو بقیمت جان باشد \* اما فی الحین خریداری آن  
 ممکن نشد زیرا آن زمین ملك الیاس نامی بود داماد جبران سمد که  
 از معاریف حیف بود و او هزار جینه طلب کرد برای قیمت آن زمین \*  
 نه در آنوقت این مقدار نقد حاضر بود و نه قیمت آن زمین این لهذا  
 در بونه اجمال ماند و الامور مرهونه باوقاتها \*



### ﴿ آخرین قضیه جسد نقطه اولی ﴾

قبیل از آنکه شرح و تاریخ بناء مقام علی را ذکر کنیم باید بدانیم که صندوق حامل جسد نقطه اولی بعد از خروج از منزل میرزا حسن وزیر بطوری مستور ماند که محرم ترین بهائیان طهران نیز از محل آن بی خبر ماندند \* تنها کسی که آگاه بود حضرت بهاء الله و بعد از صعود فقط حضرت عید الله مطلع بود که در کدام خانه و چه قسم مخفی و مستورا است \* اما در طهران هم در مدت مدیدی جریان کس که در خانه او صندوق نهاده میشد و آن کس که دستور آن عکاس آورده بود کسی دیگر خبر نداشت \* ولی بعد از خروج از طهران و ایصال بحیفا و عکاس اکثری از احوال معلوم شده که در این مدت گاهی در منزل آقا محمد کریم عطار بوده و گاهی در ایام زاده حمزه و قریب ششماه نیز در منزل آقا حسین علی اصفهانی سر قبر آقا مستور بوده و جمعا مدت استقرار آن جسد مصلوب مظلوم در طهران از ساله « ۲۶۶ » که سال شهادت است تا سال « ۳۱۶ » که سال حرکت آن از طهران است پنجاه سال تمام طول کشیده \* و اما آقا حسین علی مذکور از بهائیان ثابتی است که بسبب اضطهاد زیاد

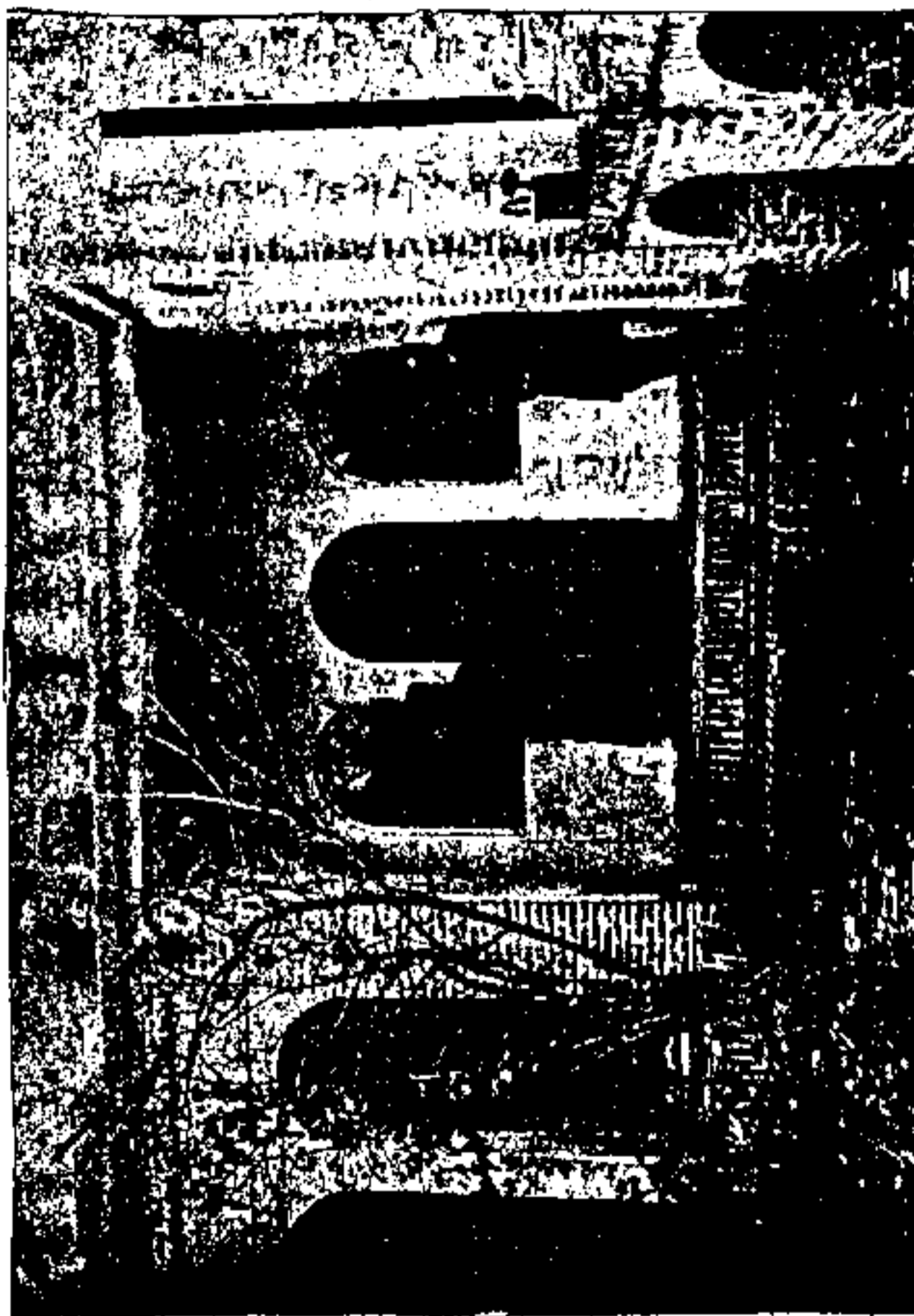
از اصفهان بطهران هجرت کرد و سر قبر آقا منزل

اختیار نمود و مدت ششماه منزل او محل اختفاء جسد

نقطه اولی شد و در این سنین مشارالیه

بسبب کبر سن و علل اخیری نابینا

شده در همان خانه منزل دارد



6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100

Calligraphy of Title

# Husayn "Avarih" Ayati

## *Al-Kawakib ad-Durriyyah*

### Vol. 2

Husayn "Avarih" Ayati. *al-Kawakib al-Durriyyah* [Brilliant Stars]. Vol. 2 (Cairo: Matba`at as-Sa`adah, 1924). Reprinted East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2000.

Notes: History of Babi and Baha'i movements in Iran by a prominent historian.

<a href="#">p. 1</a>	<a href="#">p. 2</a>	<a href="#">p. 3</a>	<a href="#">p. 4</a>	<a href="#">p. 5</a>	<a href="#">p. 6</a>	<a href="#">p. 7</a>	<a href="#">p. 8</a>	<a href="#">p. 9</a>	<a href="#">p. 10</a>
<a href="#">p. 11</a>	<a href="#">p. 12</a>	<a href="#">p. 13</a>	<a href="#">p. 14</a>	<a href="#">p. 15</a>	<a href="#">p. 16</a>	<a href="#">p. 17</a>	<a href="#">p. 18</a>	<a href="#">p. 19</a>	<a href="#">p. 20</a>
<a href="#">p. 21</a>	<a href="#">p. 22</a>	<a href="#">p. 23</a>	<a href="#">p. 24</a>	<a href="#">p. 25</a>	<a href="#">p. 26</a>	<a href="#">p. 27</a>	<a href="#">p. 28</a>	<a href="#">p. 29</a>	<a href="#">p. 30</a>
<a href="#">p. 31</a>	<a href="#">p. 32</a>	<a href="#">p. 33</a>	<a href="#">p. 34</a>	<a href="#">p. 35</a>	<a href="#">p. 36</a>	<a href="#">p. 37</a>	<a href="#">p. 38</a>	<a href="#">p. 39</a>	<a href="#">p. 40</a>
<a href="#">p. 41</a>	<a href="#">p. 42</a>	<a href="#">p. 43</a>	<a href="#">p. 44</a>	<a href="#">p. 45</a>	<a href="#">p. 46</a>	<a href="#">p. 47</a>	<a href="#">p. 48</a>	<a href="#">p. 49</a>	<a href="#">p. 50</a>
<a href="#">p. 51</a>	<a href="#">p. 52</a>	<a href="#">p. 53</a>	<a href="#">p. 54</a>	<a href="#">p. 55</a>	<a href="#">p. 56</a>	<a href="#">p. 57</a>	<a href="#">p. 58</a>	<a href="#">p. 59</a>	<a href="#">p. 60</a>
<a href="#">p. 61</a>	<a href="#">p. 62</a>	<a href="#">p. 63</a>	<a href="#">p. 64</a>	<a href="#">p. 65</a>	<a href="#">p. 66</a>	<a href="#">p. 67</a>	<a href="#">p. 68</a>	<a href="#">p. 69</a>	<a href="#">p. 70</a>
<a href="#">p. 71</a>	<a href="#">p. 72</a>	<a href="#">p. 73</a>	<a href="#">p. 74</a>	<a href="#">p. 75</a>	<a href="#">p. 76</a>	<a href="#">p. 77</a>	<a href="#">p. 78</a>	<a href="#">p. 79</a>	<a href="#">p. 80</a>
<a href="#">p. 81</a>	<a href="#">p. 82</a>	<a href="#">p. 83</a>	<a href="#">p. 84</a>	<a href="#">p. 85</a>	<a href="#">p. 86</a>	<a href="#">p. 87</a>	<a href="#">p. 88</a>	<a href="#">p. 89</a>	<a href="#">p. 90</a>
<a href="#">p. 91</a>	<a href="#">p. 92</a>	<a href="#">p. 93</a>	<a href="#">p. 94</a>	<a href="#">p. 95</a>	<a href="#">p. 96</a>	<a href="#">p. 97</a>	<a href="#">p. 98</a>	<a href="#">p. 99</a>	<a href="#">p. 100</a>
<a href="#">p. 101</a>	<a href="#">p. 102</a>	<a href="#">p. 103</a>	<a href="#">p. 104</a>	<a href="#">p. 105</a>	<a href="#">p. 106</a>	<a href="#">p. 107</a>	<a href="#">p. 108</a>	<a href="#">p. 109</a>	<a href="#">p. 110</a>
<a href="#">p. 111</a>	<a href="#">p. 112</a>	<a href="#">p. 113</a>	<a href="#">p. 114</a>	<a href="#">p. 115</a>	<a href="#">p. 116</a>	<a href="#">p. 117</a>	<a href="#">p. 118</a>	<a href="#">p. 119</a>	<a href="#">p. 120</a>

<a href="#">p. 121</a>	<a href="#">p. 122</a>	<a href="#">p. 123</a>	<a href="#">p. 124</a>	<a href="#">p. 125</a>	<a href="#">p. 126</a>	<a href="#">p. 127</a>	<a href="#">p. 128</a>	<a href="#">p. 129</a>	<a href="#">p. 130</a>
<a href="#">p. 131</a>	<a href="#">p. 132</a>	<a href="#">p. 133</a>	<a href="#">p. 134</a>	<a href="#">p. 135</a>	<a href="#">p. 136</a>	<a href="#">p. 137</a>	<a href="#">p. 138</a>	<a href="#">p. 139</a>	<a href="#">p. 140</a>
<a href="#">p. 141</a>	<a href="#">p. 142</a>	<a href="#">p. 143</a>	<a href="#">p. 144</a>	<a href="#">p. 145</a>	<a href="#">p. 146</a>	<a href="#">p. 147</a>	<a href="#">p. 148</a>	<a href="#">p. 149</a>	<a href="#">p. 150</a>
<a href="#">p. 151</a>	<a href="#">p. 152</a>	<a href="#">p. 153</a>	<a href="#">p. 154</a>	<a href="#">p. 155</a>	<a href="#">p. 156</a>	<a href="#">p. 157</a>	<a href="#">p. 158</a>	<a href="#">p. 159</a>	<a href="#">p. 160</a>
<a href="#">p. 161</a>	<a href="#">p. 162</a>	<a href="#">p. 163</a>	<a href="#">p. 164</a>	<a href="#">p. 165</a>	<a href="#">p. 166</a>	<a href="#">p. 167</a>	<a href="#">p. 168</a>	<a href="#">p. 169</a>	<a href="#">p. 170</a>
<a href="#">p. 171</a>	<a href="#">p. 172</a>	<a href="#">p. 173</a>	<a href="#">p. 174</a>	<a href="#">p. 175</a>	<a href="#">p. 176</a>	<a href="#">p. 177</a>	<a href="#">p. 178</a>	<a href="#">p. 179</a>	<a href="#">p. 180</a>
<a href="#">p. 181</a>	<a href="#">p. 182</a>	<a href="#">p. 183</a>	<a href="#">p. 184</a>	<a href="#">p. 185</a>	<a href="#">p. 186</a>	<a href="#">p. 187</a>	<a href="#">p. 188</a>	<a href="#">p. 189</a>	<a href="#">p. 190</a>
<a href="#">p. 191</a>	<a href="#">p. 192</a>	<a href="#">p. 193</a>	<a href="#">p. 194</a>	<a href="#">p. 195</a>	<a href="#">p. 196</a>	<a href="#">p. 197</a>	<a href="#">p. 198</a>	<a href="#">p. 199</a>	<a href="#">p. 200</a>
<a href="#">p. 201</a>	<a href="#">p. 202</a>	<a href="#">p. 203</a>	<a href="#">p. 204</a>	<a href="#">p. 205</a>	<a href="#">p. 206</a>	<a href="#">p. 207</a>	<a href="#">p. 208</a>	<a href="#">p. 209</a>	<a href="#">p. 210</a>
<a href="#">p. 211</a>	<a href="#">p. 212</a>	<a href="#">p. 213</a>	<a href="#">p. 214</a>	<a href="#">p. 215</a>	<a href="#">p. 216</a>	<a href="#">p. 217</a>	<a href="#">p. 218</a>	<a href="#">p. 219</a>	<a href="#">p. 220</a>
<a href="#">p. 221</a>	<a href="#">p. 222</a>	<a href="#">p. 223</a>	<a href="#">p. 224</a>	<a href="#">p. 225</a>	<a href="#">p. 226</a>	<a href="#">p. 227</a>	<a href="#">p. 228</a>	<a href="#">p. 229</a>	<a href="#">p. 230</a>
<a href="#">p. 231</a>	<a href="#">p. 232</a>	<a href="#">p. 233</a>	<a href="#">p. 234</a>	<a href="#">p. 235</a>	<a href="#">p. 236</a>	<a href="#">p. 237</a>	<a href="#">p. 238</a>	<a href="#">p. 239</a>	<a href="#">p. 240</a>
<a href="#">p. 241</a>	<a href="#">p. 242</a>	<a href="#">p. 243</a>	<a href="#">p. 244</a>	<a href="#">p. 245</a>	<a href="#">p. 246</a>	<a href="#">p. 247</a>	<a href="#">p. 248</a>	<a href="#">p. 249</a>	<a href="#">p. 250</a>
<a href="#">p. 251</a>	<a href="#">p. 252</a>	<a href="#">p. 253</a>	<a href="#">p. 254</a>	<a href="#">p. 255</a>	<a href="#">p. 256</a>	<a href="#">p. 257</a>	<a href="#">p. 258</a>	<a href="#">p. 259</a>	<a href="#">p. 260</a>
<a href="#">p. 261</a>	<a href="#">p. 262</a>	<a href="#">p. 263</a>	<a href="#">p. 264</a>	<a href="#">p. 265</a>	<a href="#">p. 266</a>	<a href="#">p. 267</a>	<a href="#">p. 268</a>	<a href="#">p. 269</a>	<a href="#">p. 270</a>
<a href="#">p. 271</a>	<a href="#">p. 272</a>	<a href="#">p. 273</a>	<a href="#">p. 274</a>	<a href="#">p. 275</a>	<a href="#">p. 276</a>	<a href="#">p. 277</a>	<a href="#">p. 278</a>	<a href="#">p. 279</a>	<a href="#">p. 280</a>
<a href="#">p. 281</a>	<a href="#">p. 282</a>	<a href="#">p. 283</a>	<a href="#">p. 284</a>	<a href="#">p. 285</a>	<a href="#">p. 286</a>	<a href="#">p. 287</a>	<a href="#">p. 288</a>	<a href="#">p. 289</a>	<a href="#">p. 290</a>
<a href="#">p. 291</a>	<a href="#">p. 292</a>	<a href="#">p. 293</a>	<a href="#">p. 294</a>	<a href="#">p. 295</a>	<a href="#">p. 296</a>	<a href="#">p. 297</a>	<a href="#">p. 298</a>	<a href="#">p. 299</a>	<a href="#">p. 300</a>
<a href="#">p. 301</a>	<a href="#">p. 302</a>	<a href="#">p. 303</a>	<a href="#">p. 304</a>	<a href="#">p. 305</a>	<a href="#">p. 306</a>	<a href="#">p. 307</a>	<a href="#">p. 308</a>	<a href="#">p. 309</a>	<a href="#">p. 310</a>
<a href="#">p. 311</a>	<a href="#">p. 312</a>	<a href="#">p. 313</a>	<a href="#">p. 314</a>	<a href="#">p. 315</a>	<a href="#">p. 316</a>	<a href="#">p. 317</a>	<a href="#">p. 318</a>	<a href="#">p. 319</a>	<a href="#">p. 320</a>
<a href="#">p. 321</a>	<a href="#">p. 322</a>	<a href="#">p. 323</a>	<a href="#">p. 324</a>	<a href="#">p. 325</a>	<a href="#">p. 326</a>	<a href="#">p. 327</a>	<a href="#">p. 328</a>	<a href="#">p. 329</a>	<a href="#">p. 330</a>
<a href="#">p. 331</a>	<a href="#">p. 332</a>	<a href="#">p. 333</a>	<a href="#">p. 334</a>	<a href="#">p. 335</a>	<a href="#">p. 336</a>	<a href="#">p. 337</a>	<a href="#">p. 338</a>	<a href="#">p. 339</a>	<a href="#">p. 340</a>
<a href="#">p. 341</a>	<a href="#">p. 342</a>								
<a href="#">p. 239a</a>									

- [Back to al-Kawakib ad-Durriyyah Index page](#)

- [Back to Index of Arabic and Persian Works](#)
- [To H-Bahai Home Page](#)

Generously Supported by:

H-Net,  
Humanities  
OnLine

[MICHIGAN  
STATE  
UNIVERSITY]

&

[The National  
Endowment  
for the